

ن. نوری زاده

مقتصری در باره تاریخ جنبش دانشجویی در ایران



تاریخ مبارزات ملت ایران بطور اعم و جنبش دانشجویی بطور اخص، راه پرفراز و نشیبی را جهت دستیابی به آزادی، حاکمیت ملی و عدالت اجتماعی طی کرده است. این نوشتار نقد کوتاهی است در زمینه پیدایش، روند و رسالت جنبش دانشجویی که همواره نقش بسزائی در روشنگری تحولات اجتماعی و سیاسی ایران ایفا کرده است تا از این راه بتواند راهکارهای اصولی در جهت ادامه حیات و ایفای نقش واقعی دانشجو را در جنبش آینده ایران، ترسیم نماید.

۱- گذشته دور (۱۳۲۰-۱۳۵۷)

در آغاز دهه ۲۰ و در تلاطمات مسائل حاد سیاسی- اجتماعی آنروز که جهان در صحنه بین المللی گرفتار جنگ جهانی بود و دولتها در عرصه ملی و داخلی در نطق شطرنجی سیاست های خارجی قدرتهای مسلط جابجا می شدند، رضا میرپنج توسط انگلستان به تبعیدگاه روانه شد تا مهره مطیع دیگری به جای او گمارده شود. در این جولانگاه دانشگاه بعنوان نهادی نویناد متاثر از این تغییر و تحولات بود. در نتیجه اولین تشکل رسمی دانشگاه با آرای مستقیم دانشجویانی که وابسته به جناح های سیاسی مختلف بودند به نام "اتحادیه دانشجویان دانشکده پزشکی و دندانپزشکی دانشگاه تهران" شکل گرفت. چندی نگذشت که با استقرار کامل حزب کمونیست در شوروی و قدرت یافتن مطلقه و بلامنازعه استالین و تبیین سیاست خارجی آن، "سازمان دانشجویان دانشگاه تهران" که تشکل کاملاً استالینی بود و بوسیله حزب توده کنترل می شد و در نتیجه از امکانات "غیبی" برخوردار می گشت بعنوان سازمان سراسری دانشجویان ایران به جامعه دانشگاهی آنروز معرفی شد. این سازمان با اعمال روشها و شیوه های متداول تبلیغاتی که در سازمانهای کمونیستی متداول است، نشریه "دانشجو" را تا سال

۱۳۳۸ منتشر نمود و بدین وسیله توانست اثرات شگرف و قابل توجه ای به روند جنبش دانشجویی در ایران بگذارد. در این دوران یعنی در دهه ۳۰ دو جریان دیگر به قصد رویارویی با استبداد داخلی و مقابله با گسترش مرام کمونیسم در سطح دانشگاه تهران شکل گرفت:

الف) جریان اول: همگام با نهضت ملی ایران، "سازمان صنفی دانشجویان دانشگاه تهران" با همکاری احزاب ایران، پان ایرانیست، زحمتکشان ایران و جمعیت مردم ایران بوجود آمد. این جریان با انتشار نشریه "دانشجویان"، حمایت بیدریغ از دولت دکتر مصدق و مبارزات نهضت ملی ایران و توزیع اوراق قرضه ملی و نیز سازماندهی تظاهرات ۳۰ تیر ۱۳۳۱، توانست نقش خود را بمثابة یک حرکت ملی در آن برهه از تاریخ ایفا نماید.

ب) جریان دوم: این جریان گام را فراتر گذاشت و نه تنها در مقابل جریان چپ مارکسیستی که سعی و تلاش داشتند که فضای دانشگاه یک فضای غیر مذهبی لائیک و در چنته آنان باقی بماند، ایستادگی کرد بلکه برای خنثی نمودن توسعه و نشر مرام بهائیت که بعضاً توسط ایادی رژیم پهلوی و به قصد تضعیف حرکت های صرفاً سیاسی و ضد حکومتی تبلیغ میشد، فعالیت کرد. بعبارت دیگر این جریان با تاسیس اولین انجمن اسلامی دانشجویان در دانشگاه پزشکی دانشگاه تهران در مقابل سه جبهه یعنی جبهه چپ و کمونیسم، جبهه ارتجاع و خرافات مذهبی و جبهه حاکم و سلطنت به مبارزه و فعالیت پرداخت. بعدها این جریان با جریانان مذهبی ضد سلطنتی خارج از دانشگاه پیوند خورد و دانشجویان هوادار این طیف با استقبالی که از جلسات تفسیر قرآن آقای سید محمود طالقانی بعمل آوردند و نیز با روی آوردن به محضر استادانی چون دکتر عبدالله سحابی و مهندس مهدی بازرگان و انتشار کتابهایی چون مذهب در اروپا، کار در اسلام و مجلاتی مثل "قروغ علم"، "گنج شایگان"، "مجموعه حکمت" و "پیکار اندیشه" رنگ اسلام سیاسی بخود گرفت.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ساقط شدن دولت ملی دکتر محمد مصدق، فضای سیاسی جامعه را بسوی استبداد و اختناق فراگیر سوق داد و دیری نپائید که بطور کلی احزاب منحل شد و مطبوعات تعطیل گردید و مبارزان و فعالان سیاسی از هر سه جریان بازداشت و روانه زندان شدند و با این دستگیریها رکود موقت جنبش دانشجویی ایجاد شد. رکود جنبش دیری نپائید و با تشکیل کمیته دانشگاهی نهضت مقاومت ملی، روح و جان تازه ای به کالبد آن دمیده شد.

کمیته دفاع از حقوق بشر در ایران

دادند. رژیم کودتا تنها نتوانست مانع جنبش دانشجویی گردد بلکه عملاً جنبش را به سوی مبارزه قهرآمیز سوق داد.

در اواخر دهه ۳۰ بیشتر جریان‌ات دانشگاه و با نمونه برداری از شیوه‌های مبارزاتی جغرافیای سیاسی جهان و عدم تطبیق این الگو و نمونه‌ها با شرایط عینی و اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران، به این نتیجه رسیدند که "تنها ره‌رهنائی جنگ مسلحانه" با رژیم است. دانشجویان که بعضاً در کمیته‌های دانشجویی احزاب سیاسی پر سابقه مانند حزب توده، جبهه ملی و نهضت آزادی ایران عضو و فعال بودند نخستین کسانی شدند که دست به انشعابات حزبی زدند. از جریان اول، یعنی حزب توده ایران سازمان چریک‌های فدائی خلق در سال ۱۳۴۹ (اتحاد گروه احمدزاده و جنگل) با انتقاد از عملکرد این حزب، توسط افرادی چون بیژن جزنی، امیر پویان، علی اکبر صفاتی فراهانی، عباس رودکی و مسعود احمدزاده با اعتقاد به مبارزه قهرآمیز توده‌ای، تاسیس شد. از درون نهضت آزادی (جریان سوم) که تمایلات ملی (جبهه ملی بمشابه جریان دوم) را نیز نمایندگی می‌کرد، محمد حنیف نژاد، دانشجوی رشته مهندسی کشاورزی و سعید محسن، دانشجوی رشته تاسیسات و علی اصغر بدیع زادگان، دانشجوی رشته شیمی که در شعبه دانشجویی نهضت عضو فعال بودند سازمان مجاهدین خلق را در سال ۱۳۴۴ و با مشی مبارزه مسلحانه پایه‌گذاری کردند و نهایتاً در آن مقطع جنبش دانشجویی را مسلح کردند و آنرا به سمت و سوی خشونت سوق دادند. در اواخر دهه ۴۰ و اوائل دهه ۵۰، در کنار مشی مبارزه قهرآمیز پدیده‌ای دیگر بر اساس گفت‌وگو، آزادی، برابری و عرفان پای در صحنه سیاسی اجتماعی جامعه ایران بویژه جامعه دانشگاهی گذاشت و تأثیری شگرف در جهت جذب نیروی دانشجو و تا حدودی در مشی قهرآمیز مبارزاتی جنبش دانشجویی خلل وارد کرد. دکتر علی شریعتی که خود دست پرورده مکتب نهضت آزادی ایران بود، توانست با تحلیل‌های جذاب و تهییج‌کننده انسان‌گرایانه (اومانستی) از طرفی مارکسیسم، لیبرالیسم را به چالش کشاند و از طرفی دیگر به نقد سنت و تحجر دینی بپردازد. او بی‌اغراق در این دوره نقش مهمی در شکل‌گیری جنبش دانشجویی ایفا نمود و با ایجاد فضای فکری تازه‌ای توانست کفه "اسلام سیاسی" در دانشگاه را سنگین کند و جنبش دانشجویی را به سمت مذهب سوق دهد.

۲- گذشته نزدیک: (۱۳۵۷ تا ۱۳۷۸) جنبش دانشجویی در بعد از انقلاب همراه با رژیم نوبنیاد جمهوری اسلامی به سه دوره با ویژگی‌های خاص و متأثر از فضای سیاسی اجتماعی جامعه تقسیم می‌گردد:

رژیم غافل از آن است که دانشجویان، با کسب تجربیات گذشته جنبش و گذر از میان انواع بفرانها پونان فولاد آبدیده شده اند و با اتفاز مشی سیاسی آگاهانه مسالمت آمیز در جهت سازماندهی تشکلات دانشجویی و در پیوند با توده مردم بویژه تشکل‌های کارگران، پیشه‌وران، معلمان، مزدبگیران و روشنفکران که حامی آزادی، حاکمیت مردم و عدالت اجتماعی هستند، برآمده و در آینده ای نه پندان دور بسوی جمهوری چهارم، جمهوری ایران پیش روند و مسئولیت سنگین ۶۰ ساله جنبش را در دو جبهه یعنی مبارزه علیه استبداد داخلی و استیلای خارجی ادا خواهند کرد.

این کمیته موفق شد که در همان سال اول تاسیس خود، پرچم مقاومت و مبارزه علیه استبداد داخلی را به اهتزاز درآورد و اعتراضات و اعتصاب دانشجویی را سازماندهی و برنامه‌ریزی کند. ۱۶ آذر ۱۳۳۲ نقطه عطفی در تاریخ مبارزات دانشجویی جهان است زیرا جنبش دانشجویی ایران در این روز بروشنی نشان داد که دانشجو بعنوان یک نیروی بالنده و روشنگر مخالف استبداد داخلی و استیلای خارجی است. رژیم کودتا در ۱۶ آذر سه دانشجو را بنامهای (قندچی، شریعت رضوی و بزرگ‌نیا) را به پای نیکسون معاون رئیس‌جمهور آمریکا قربانی کرد و بدینوسیله شعله‌های جنبشی را مشتعل ساخت که چشمان جامعه دانشگاهی جهان را خیره ساخت. سازمان جهانی دانشجویان (کوسک) به پاس مقاومت دلیرانه دانشجویان ایران در مقابله استبداد داخلی و رژیم کودتا و نیز استیلای خارجی و قدرت مسلط آمریکا، ۱۶ آذر ۳۲ را، روز جهانی دانشجو اعلام کرد. یکسال بعد یعنی در سال ۱۳۳۳ دوازده استاد برجسته دانشگاه تهران (داد) در مخالفت با قرارداد کنسرسیوم از تدریس در دانشگاهها منع و اخراج شدند، اما جنبش دانشجویی علیرغم از دست دادن کادر استادان مبارز دانشگاه که همواره پشتیبان جنبش آزادیخواهانه و عدالت طلبانه دانشجویان بودند، با ایجاد تشکلات دانشجویی آشکار و پنهان براه خود ادامه

الف) جنبش دانشجویی در جمهوری اول، جمهوری مرگ (۱۳۵۷-۱۳۶۸):

تاریخ جمهوری اسلامی ایران با مرگ آغاز گردید. از فردای بعد از پیروزی انقلاب، ارباب مرگ رژیم با حکم آیت الله خمینی رهبر انقلاب بکار افتاد و تا مرگ او که در سال ۱۳۶۸ اتفاق افتاد همچنان این ارباب در حرکت بود. به سخنی دیگر جمهوری مرگ با اعدام بدون محاکمه سران رژیم فاسد پهلوی آغاز گشت و در روند انقلاب با مخالفین رادیکال و بعضاً چپ گرای مارکسیست (به زعم رژیم ملحدین) در حوادث گنبد کاووس، کردستان، خوزستان و سپس قلع و قمع ملیون "مرتدین" و مجاهدین "منافقین" در سالهای ۶۰ به بعد ادامه پیدا کرد و با کشتار جمعی زندانیان سیاسی سال ۱۳۶۷ که به حکم آیت الله خمینی صورت گرفت به اوج رسید و بالاخره با مرگ خمینی و افتادن "درزی در کوزه" این دوره پایان یافت. جنبش دانشجویی در دوره جمهوری مرگ سخت تحت تاثیر فضای حاکم بر جامعه قرار گرفت و بر اساس احساسات انقلابی و رادیکال و با فرضیه قبلی از مبارزه قهرآمیز، دانشگاه را به ستادهای عملیات نظامی سیاسی تبدیل کرد. در این شرایط تیره و تاریک، دانشجویان از هر طیف و جناحی از طرفی با عدم درک و آگاهی از وضعیت نابسامان کشور و از طرف دیگر بی اطلاعی از روابط و مناسبات بین المللی و ترسیم نقشه جغرافیایی جدید جهانی، آتش بیار معرکه به اصطلاح "خواستهای انقلابی دانشجویی" شد و متأسفانه و ندانسته ابتدا فضای دانشگاه را در جریان و حوادث مناطق یاد شده ملتهب ساخت و سپس با اتخاذ مواضع نسنجیده از جریانات هدایت شده نه تنها از عمل گروگانگیری حمایت نمود بلکه جناح مذهبی دانشگاه عملاً نقش مستقیم در آن ماجرا ایفا نمود. در این دوران جنبش دانشجویی از مبرم ترین وظائف خود یعنی تعقل، تحقیق، تجزیه تحلیل عمیق مسائل مبتلا به جامعه و در یک کلام "بینش" دور شد و تحت تاثیر انقلاب، به شتابزدگی، هیجان و "احساس" دچار گشت. جنبش با اتخاذ مواضع کاملاً افراطی نه تنها در مقابل جمهوری مرگ ایستادگی نکرد بلکه به جنبش آزادی خواهی، عدالت طلبی و مردم سالاری زیان رساند. جنبش دانشجویی با مواضع چپ روانه افراطی و عاری از دور اندیشی باعث سلطه متعجرتترین جناح تمامت خواه و توتالیتر دینی گشت. و گزلیک را به دست آنها داد تا با حملات سازماندهی شده گروههای رسمی و غیر رسمی خود و ایجاد درگیری های خونین در فضای دانشگاه، دفاتر تمامی نیروهای سیاسی را بر چینه و بعدها به سبک جمهوری خلق چین، انقلاب فرهنگی (۱۳۵۹) راه اندازند و دست به تصفیه سراسری و گسترده

دانشجویان و استادان در دانشگاهها بزند. انجمن های اسلامی که پیش تر در سال ۱۳۵۸ در یک اتحاد شوم، دفتر تحکیم وحدت را بر اساس تبعیت بی چون و چرا و کورکورانه از ولایت فقیه پایه گذاری کرده بودند در جریان انقلاب فرهنگی و ادامه آن نقش اساسی داشتند. برای مثال و در همین رابطه در مقدمه مرامنامه دفتر تحکیم وحدت به صراحت آمده بود که "تداوم وضعیت ناهنجار مراکز آموزش عالی و ضدیت آشکار و اساسی با فرهنگ محتوا و نظام حاکم بر آنها با ارزشهای انقلاب اسلامی، دانشجویان مسلمان را بر آن داشت تا در پی چاره جوئی برای دگرگون ساختن آن برآیند". عبارت ساده تر دفتر تحکیم وحدت بعنوان چشم و گوش رژیم (عناصر اطلاعاتی) و بازوی توانای اعمال سیاست های حاکمیت ارتجاع در دانشگاهها سازماندهی شد و جنبش دانشجویی را در موقعیتی قرار دادند که در تاریخ دانشگاههای ایران بی سابقه بود. با بازگشایی دانشگاهها در سال ۱۳۶۱ دفتر تحکیم وحدت بعنوان تنها تشکل رسمی و مطرح در دانشگاهها آغاز بکار کرد. در دوره جمهوری مرگ، این تشکل سرسپرده بعنوان گروه فشار در برابر استادان و دانشجویان که کمترین انتقاد و یا اعتراض به عملکرد حکومت داشتند، عمل می کردند تا جائیکه نه تنها برای عزل و نصب استادان و تعیین سیاستهای آموزشی و فعالیتهای علمی دانشگاه دخالت مستقیم داشتند بلکه حتی برای نصب پست های سیاسی، فرهنگی در سفارتخانه های ایران مانند کاردار فرهنگی و کارشناس سیاسی یا اقتصادی، توصیه نامه صادر می کردند. برای مثال نگارنده این سطور در دوره جمهوری مرگ که دانشجوی ادبیات بود شاهد است که فرد نالایقی با مدرک فوق لیسانس فلسفه، توسط انجمن اسلامی دانشکده به ریاست دانشکده ادبیات گمارده شد و رئیس مزدور قبلی دانشکده بواسطه همین دفتر، به مقام کاردار فرهنگی سفارت ایران در پاکستان منصوب شد. دوره جمهوری مرگ رژیم یا یکه تازی مطلق انجمن های اسلامی در دانشگاه و کنترل استاد و دانشجو و حتی اخراج آنها در خرداد ۱۳۶۸ با مرگ آیت الله خمینی که پیشتر جام زهر را نوشیده بود، پایان رسید.

جمهوری دوم، جمهوری وحشت (۱۳۶۸-۱۳۷۶)

دانشگاه در این دوره با نسل جدیدی از دانشجویان روبرو شد. از طرفی بخش عمده جوانانی که از جبهه ها بازگشتند بعنوان دانشجویان سهمیه ای نهادها و ارگانهای گوناگون رژیم چون سپاه و بسیج و جهاد و بنیاد شهید وارد دانشگاه شدند و از طرف دیگر جوانانی بودند که با تلاش و کوششهای فراوان سد رقابت فشرده کنکور را شکسته و از صافی های تنگ و باریک و تحقیقات

با جناح مقابل، فضائی را در جامعه بوجود آورد و جنبش دانشجویی را وارد مرحله تازه ای نمود. بعبارت دیگر جنبش دانشجویی با درک صحیح و شناخت کامل از وضعیت اجتماعی دوره جمهوری سوم و استفاده از شکاف و تضاد موجود بین جناحهای همسو با توده مردم، حضور فعال خود را در کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ نشان داد و از شعارهای انتخاباتی محمد خاتمی مبنی بر آزادی، حکومت قانون، دفاع از حقوق بشر بویژه حقوق زندانیان سیاسی حمایت نمود و نقطه عطفی در موضع گیری واقع بینانه جنبش دانشجویی بجای گذاشت. به تعبیری دیگر دانشجویان از انشقاق و تفرقه ای که بین جناح تمامت خواه و کاندیدای ذوب شده در ولایت با جناح مدعی اصلاحات و کاندیدای قانونمدار بوجود آمده بود، در جهت پیش برد سنگر به سنگر خواسته های دموکراتیک خود، در سنگر اول از کاندیدای اصلاح طلب حمایت و پشتیبانی نمود. این امر نگرانی مافیای قدرت و جناح مرتجع ولایت در مورد وضعیت دانشگاهها که به زعم آنها در دامن "لیبرالها" افتاده بود، افزایش داد.

جنبش خودجوش دانشجویی در این مرحله متوقف نگشت و با اعتراض به توقیف روزنامه "سلام" جنبش را یک گام دیگر به پیش راند. رژیم ارتجاع و مستبد حاکم اعتراض دانشجویان را برنتابید و در روز ۱۸ تیر ۱۳۷۸ در صدد سرکوبی جنبش برآمد و ۱۶ آذر دیگری را در تاریخ جنبش دانشجویی ایران ثبت نمود.

در اینجا ضرورت دارد که به طیفهای دانشجویی که جنبش را بوجود آوردند اشاره شود. همانطور که پیشتر گفته شد همواره سه طیف فکری در محیط دانشگاهها حضور داشته است و بالطبع جنبش دانشجویی ۱۸ تیر نیز از وجود این سه جناح بهره مند شده بود. اول طیف دانشجویان مذهبی منتقد و متأثر و متمایل به جناح اصلاح طلب میباشد. این طیف عمیقاً به اصلاحات در چهارچوب نظام باور داشت و امید فراوانی به خاتمی بعنوان علمدار اصلاحات و مجلس (ششم) بسته بود. دوم: طیف دانشجویان ملی مذهبی که متأثر از افکار روشنفکران دینی معاصر هستند که آنها همراه با دانشجویان مذهبی، طیف وسیعی از جنبش دانشجویی ۱۸ تیر را رهبری کردند. سوم طیف دانشجویان ملی و سکولار است که نه تنها اصلاحات در درون رژیم به هیچ وجه باور ندارد بلکه اصولاً رژیم را اصلاح ناپذیر می داند و تاکتیک خود را جهت تغییر رژیم بر پایه تقویت نیروهای مخالف رژیم که به آزادی، حاکمیت مردم و عدالت اجتماعی معتقدند، بنا نهاده است. در نتیجه در تدوین استراتژی جناح ملی جنبش دانشجویی، این نیروها بعنوان متحد بالقوه محسوب می شوند. چهارم طیف چپ مارکسیسم است. این

محلّی و مصاحبه های حضوری و تفتیش عقاید گذشته و بعنوان دانشجوی سهمیه آزاد توانسته بودند کرسی های دانشگاه را اشغال نمایند. بظاهر در این دوره هیچ نوع تحرکی از دانشجو بجز تمرکز روی درس و مشق دیده نمیشد. بدیهی است روحیه انفعالی دانشجویان در این دوره صرف نظر از وقایعی که در جمهوری مرگ اتفاق افتاده بود ناشی از فضای نظامی دانشگاهها و تغییر و تحولات عمیق جهت تمرکز قدرت در سطح کشور بود. برای مثال در جمهوری وحشت، مافیای قدرت و ثروت، با تغییر قانون اساسی و تبدیل ولایت فقیه به ولایت مطلقه فقیه و کسب اختیارات نامحدود برای رهبری، گذار از جمهوری اسلامی به حکومت اسلامی را که در حقیقت رجعت به عهد خلافت اسلامی بود، آغاز نمود. رژیم در این دوره موفق شده بود که با عده و عده خود فضای ارباب و تهدید در سطح جامعه ایجاد نماید. بعبارت دیگر سرکوب، اختناق، ترور و آدم ربائی در داخل و خارج از کشور توسط عمال مافیای متمرکز قدرت، مجال نفس کشیدن به مردم را نمی داد و بدیهی است که هر تغییر و تحولی در روند اجتماعی سیاسی جامعه تاثیر مستقیم بر جامعه دانشگاهی داشت. رژیم در این دوره با وجود دانشجویان سهمیه ای وابسته به نهادهای قدرت و نمایندگان نهاد رهبری، انجمن های اسلامی و جهاد دانشگاهی، خیالش از بابت دانشگاه و جنبش دانشجویی آسوده شد. اما غافل از آن بود که این دانشجوی مطیع و منقاد، با آن ذهنیت کاوشگر، آرام آرام در حال بازگشتن به هویت اولیه خود است و در تلاش غلبه کردن بر یاس و تردید برآمده است. آن دسته از دانشجویان سهمیه ای هم با گسترش روزافزون تردیدها و پرسشهای بی پاسخ خود از طرفی و رواج فقر و فساد از طرف دیگر سعی کردند که به آهستگی از نهادهای قدرتمند ارتجاع در دانشگاهها فاصله بگیرند. بنابر این جنبش دانشجویی در جمهوری وحشت، به سوی یک تشکل پنهان و ناهماهنگ پیش رفت و مترصد فرصت و فضای باز سیاسی بود.

۳) جمهوری سوم، جمهوری خیانت (۱۳۷۶ - تا به امروز)

فضای دانشگاه در این دوره به چند دلیل متفاوت با دوره های قبلی بود. اول اینکه از آن تحقیقات و تفتیش های جهت ورود به دانشگاه کاسته شده بود. دوم: دانشجویان سهمیه ای تحت تاثیر محیط دانشگاه خصلت دانشجو را پیدا کرده بودند و در بعد علمی درصد کسب دانش و تخصص برآمده و در بعد سیاسی صنفی به روشنگری و نقد قدرت پرداختند. سوم: انشقاق و تشتت در بدنه حاکمیت استبداد و تفرعن و تبختر جناح متحجر و ذوب شده در ولایت و نیز سرشاخ شدن جناح بازمانده و کنار زده شده از قدرت

این رژیم بخاطر ساختار و ماهیت استبدادی اش اصلاح پذیر نیست و می بایست از بیخ و بن تغییر و تحول یابد. آنها جهت اثبات ادعای خود پرونده جرم و جنایت ۲۵ ساله رژیم را به میان کشاندند و سرکوب جنبش دانشجویان در ۱۸ تیر را کاهی از کوه آن جنایات برشمردند.

حاصل جنبش دانشجویی برای جناح چپ مارکسیسم مثل معروف بود که از هر طرف شود کشته به نفع "مارکسیسم" است. بهر حال با تنها گذاشتن و خالی کردن پشت جنبش دانشجویان از سوی مدعیان اصلاح طلب، رژیم توانست جنبش ۱۸ تیر ۱۳۸۷ را در دوره جمهوری سوم و یا جمهوری خیانت، سرکوب کند و خیل عظیم جوانان دانشجو را بازداشت و روانه زندانهای شناخته و ناشناخته نماید. اما در شکست دادن جنبش در مانده و عاجز شد.

شاهد این مدعا برگزاری بزرگداشت هر ساله این روز از سوی دانشجویان می باشد. رژیم بخوبی دریافت که با قتل و غارت، ضرب و شتم، زندان و شکنجه قادر نیست جنبش دانشجویی را مرعوب سازد در نتیجه آنها ضمن کاربرد روش "النصر بالرعب" به روشهای دیگری مانند اختلاف افکنی، فراکسیون سازی، تحریک به رادیکال سازی کور و ناآگاهانه جهت منفعل و منزوی کردن و نهایتاً شکست جنبش دانشجویی روی آوردند. اما زهی خیال باطل، رژیم غافل از آن است که دانشجویان با کسب تجربیات گذشته جنبش و گذر از میان انواع بحرانها چونان فولاد آبدیده شده اند و با اتخاذ مشی سیاسی آگاهانه مسالمت آمیز در جهت سازماندهی تشکلات دانشجویی و در پیوند با توده مردم بویژه تشکل های کارگران، پیشه وران، معلمان، مزدبگیران و روشنفکران که حامی آزادی، حاکمیت مردم و عدالت اجتماعی هستند، برآمده و در آینده ای نه چندان دور بسوی جمهوری چهارم، جمهوری ایران پیش میروند و مسئولیت سنگین ۶۰ ساله جنبش را در دو جبهه یعنی مبارزه علیه استبداد داخلی و استیلا خارجی ادا خواهند کرد.

طیف علیرغم عدم معرفی مستقیم خود و حضور فکری دائم در دانشگاه نیروی است که همواره جنبش دانشجویی را همراه می کند و برایش طیفهای مخالفت با رژیم ملاک همراهی است. زیرا جنبش چپ مارکسیسم به این واقعیت رسیده است. که وجود یک جامعه آزاد و دموکراتیک باعث می شود که چپ مارکسیسم در جامعه رخنه و پیشرفت نماید.

بنابر این ۱۸ تیر برای طیف های متحد جنبش دستاوردهای متفاوتی داشت. برای مثال، طیف مذهبی معتقد به اصلاحات در چهار چوب رژیم و درون حاکمیت، از جناح اصلاح طلب و محمد خاتمی مایوس و ناامید گردید زیرا نه تنها آنگونه که از آنها انتظار داشت، واکنشی در قبال سرکوب خونین دانشجویان ندید بلکه نوع رفتار کاسیکاران و فرصت طلبانه سردمداران اصلاح طلب که این طیف به آنها امید بسته بود و اعتماد کرده بود نشان داد که اگر هزار هزار دانشجو هم کشته شوند، مدعیان اصلاح طلب تا جایی پیش می روند که به منافع و موقعیت آنان ضرر و زیانی وارد نشود. این طیف جنبش دانشجویی به صراحت بیان کرد که "ما دانشجویان برای حمایت از جنبش اصلاحات در صف مقدم مبارزه قرار داشتیم و با تشویق رهبران، بیشترین و موثرترین فشار را از پایین بر موانع وارد آوردیم و حالا که هدف تیغ کینه و انتقام آنان قرار گرفته ایم پشت ما را خالی کرده اند و ما را تنها گذاشته اند." دستاورد جنبش دانشجویی ۱۸ تیر برای طیف ملی مذهبی ها اثبات این نظریه بود که جنبش به این دلیل سرکوب گردید که خواستار اصلاحات در چهارچوب رژیم اما بیرون از حاکمیت نبود و در نتیجه توده مردم که خود را بیگانه و مبری از حاکمیت می دانند به یاری جنبش ۱۸ تیر نیامدند و همین امر باعث جری شدن جناح قدرت جهت سرکوب نمودن جنبش شد. برای مثال، این طیف در تحلیلهای خود آورده است که: "اگر حرکت آرام و مسالمت آمیز دانشجویان در ۱۸ تیر با خشونت روبرو شد و رهبران اصلاح طلب (که معتقد به اصلاحات از بالا و درون حکومت اند) نمی توانستند از حقوق فردی و اجتماعی دانشجویان دفاع کنند برای آن است که اصلاحات از حمایت یک قدرت اجتماعی فراگیر محروم است. قدرتی سازمان یافته از میلیونها مردمی که به اصلاحات رای مثبت دادند. اما هم اکنون بخاطر پراکندگی و سازمان نیافتگی، قادر به حمایت موثر از آن نیستند در نبود قدرت متشکل مردم خشونت گران که پشت به مافیای قدرت و ثروت دارند یکه تاز میدان خواهند بود."

اما دستاورد برای جناح ملی و سکولار جنبش دانشجویی ۱۸ تیر این بود که آنها با استدلال محکم به مردم ایران و جهانیان فهماندند که

هیچ کس نباید شکنجه شود و یا تهمت
مجازات یا رفتاری ظالمانه، ضد انسانی یا
تفقیر آمیز قرار گیرد.

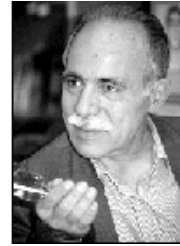
ماره ۵ اعتمادیه جهانی حقوق بشر

کمیته دفاع از حقوق بشر در ایران

www.polpiran.com

میب اله پیمان

ناگفته‌هایی از هبدرهم تیر



در نخستین روز پس از یورش به کوی دانشگاه، به محوطه کوی رفتم. دانشجویان ابتدا مرا به تماشای ساختمان‌هایی که مغول‌وار مورد تهاجم و غارت قرار گرفته بود بردند، گویی ارتشی بیگانه و کینه‌توز بر بخشی از خاک میهن یورش آورده، همه‌چیز را به ویرانی کشانده و با زدن و ضرب‌وشتم و شکستن و تخریب، از خصم دیرین انتقام گرفته بود. دانشجویان در بهت و حیرت از این حادثه غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل انتظار، به‌سختی قادر به شرح ماجرا بودند. در سکوت و حیرتشان، خشم تند و آتشین از درونشان زبانه می‌کشید و می‌رفت تا به یک آتشفشان تبدیل شود. کافی بود یک نفر سکوت را بشکند تا فضا از فریادها متراکم گردد... و سرانجام چنین شد. محوطه درون کوی نمی‌توانست آن همه احساس خشم و هیجان را در پشت دیوارهای خود نگاه‌دارد. شهر تکان خورده بود. هزاران نفر از مردم تهران در خیابان‌های اطراف کوی و دانشگاه گرد آمده بودند تا خشم و نفرت خود را نسبت به مرتکبین آن جنایت ابراز کنند. واکنش‌های مقامات رسمی دلگرم‌کننده نبود و به جان‌های برافروخته آرامش نمی‌داد. نه عاملان فاجعه فوری بازخواست شدند و نه کسانی که در به وجود آمدنش مسئولیت مستقیم داشتند برکنار یا مستعفی گشتند.

ناراضی‌های انباشته‌شده در طول سال‌ها، که فرصتی برای بروز نیافته بودند؛ اکنون که گستاخی مرتکبین، پرده ملاحظات را دریده بود، توفنده در فریادها و مشت‌های گره کرده و چهره‌های برافروخته، بیان می‌شدند. اعتراضات در برخی نقاط با ورود عناصر جدیدی به لکه‌های کوچک و پراکنده آشوب تبدیل شدند و بنا به خصلتشان، چون شعله‌های آتش بر جنگلی خشک، می‌رفت تا فراگیر شوند. معترضین که اکثریت و بافت اصلی اعتراضات خیابانی را تشکیل می‌دادند، تمایلی به درگیر شدن در خشونت و پیوستن به گرداب آشوب‌ها نداشتند. اما ناسازمان‌یافتگی تظاهرکنندگان و فقدان رهبری مورد قبول و اعتماد عمومی، آنان را مستعد شعله‌ور شدن کرده بود. اگر دانشجویان، محوطه کوی و دانشگاه‌ها را ترک می‌کردند و به کانون‌های آشوب نزدیک می‌شدند، از آنجا مرکزیت و مرجعی نبود تا نیروهای ره‌اشده و مهارگسیخته را کنترل و هدایت کند، بی‌شک فاجعه‌ای بس بزرگ‌تر از آنچه در کوی رخ داده بود، به‌وقوع می‌پیوست. کانون‌ها و محافل اجتماعی و باندهای وابسته به مافیاهای قدرت و

ثروت، آنان که منطق و ابزاری جز خشونت نداشتند، در انتظار چنین فرصتی بودند و برخی شواهد گواه آن بود که خود در شعله‌ور کردن آتش آشوب و بی‌نظمی دست داشتند، تا از آن برای منحرف کردن اذهان عمومی از توجه به فاجعه‌ای که آفریده بودند، استفاده کنند. یک آشوب (که طبعاً هر آشوبی لجام‌گسیخته هم هست) به سهولت و سرعت جای متجاوز و قربانی تجاوز را در اذهان عمومی تغییر می‌داد. قربانیان خشونت، برچسب آشوبگر می‌خوردند و متهم به خرابکاری، غارت و برهم زدن امنیت و اعمال خشونت برای براندازی نظام سیاسی حاکم می‌شدند و متجاوزان و خشونت‌گران، افرادی که نه علیه دانشجویان در مراکز علمی، که علیه کانون‌های توطئه و آشوب اقدام کرده‌اند! و این دقیقاً چیزی بود که دشمنان آزادی و دموکراسی می‌خواستند. در آن صورت هدف‌هایی که به خاطر آنها، فاجعه ۱۸ تیر را آفریدند، به‌طور کامل تحقق می‌یافت. آنها عذر و بهانه کافی داشتند تا نه تنها حمله به کوی دانشگاه را توجیه کنند، بلکه به اقدامات بعدی خود در تعقیب و بازداشت فعالان جنبش دانشجویی و دیگر مبارزان آزادیخواه و سرکوب کانون‌های اصلاح‌طلبی، مشروعیت بخشند.

ناسازمان‌یافتگی تظاهرکنندگان و فقدان رهبری مورد قبول و اعتماد عمومی، آنان را مستعد شعله‌ور شدن کرده بود. اگر دانشجویان، محوطه کوی و دانشگاه‌ها را ترک می‌کردند و به کانون‌های آشوب نزدیک می‌شدند، از آنها مرکزیت و مرجعی نبود تا نیروهای ره‌اشده و مهارگسیخته را کنترل و هدایت کند، بی‌شک فاجعه‌ای بس بزرگ‌تر از آنچه در کوی رخ داده بود، به‌وقوع می‌پیوست.

به همان اندازه که این نگرانی‌ها و تهدیدها واقعی بودند، شایعه یک کودتای قریب‌الوقوع بی‌اساس می‌نمود. شایعه‌ای که جز ایجاد هراس و ترس و تشدید آشفتگی و آشوب کارکردی نداشت. آنها که براساس تحلیلی نادرست از مدت‌ها قبل و در هر موقعیت، در انتظار کودتایی از سوی محافل راست افراطی بودند، این بار نیز چنین تصویری را دامن زدند و همان محافل هم چنین شایعه‌ای را تقویت می‌کردند تا در سایه هراس و ترسی که پدید می‌آورد، از قبل هر نوع اقدام برحق و قانونی و عادلانه‌ای را از سوی نیروهای آزادیخواه و اصلاح‌طلب و به‌ویژه جنبش دانشجویی علیه عاملان

آشوب می‌دمیدند و از برج عاج خود، مردم و دانشجویان را به انجام کارهایی فرامی‌خواندند که خود هرگز جرئت نزدیک شدن به آن را نداشتند و بالاتر از آن متضمن هیچ منفعتی برای جنبش آزادیخواهی و دموکراسی در داخل کشور نبود و با واقعیت‌های درون جامعه، کمترین مطابقت و هماهنگی نداشتند. آنها سعی داشتند با استفاده از ضعف و یا خلأ یک رهبری قوی و فراگیر داخلی، سگان هدایت احساسات و جنبش دانشجویی و تحرکات مردمی را به دست گرفته، از دور و در جهت هدف‌های خود به حرکت درآورند. به نظر می‌رسید کسانی در داخل و یا از خارج، غیرمسئولانه، دانشجویان و مردم خشمگین و به هیجان آمده را به مسیری سوق می‌دهند که خود حاضر نیستند مسئولیت پیامدهای فاجعه‌بار آن را بپذیرند. و یک‌بار دیگر نوعی همسویی میان دو راست افراطی داخلی و جهانی در دستکاری احساسات مردم و جنبش دانشجویی، به وجود آمده بود.

با این دغدغه‌ها بود که در دومین روز به کوی دانشگاه شتافتیم، آنجا که دو گرایش با هم در نبرد بودند؛ یک‌طرف، احساسات به جوش آمده‌ای که می‌خواست با خروج از کوی و پیوستن به امواج متظاهرین خیابان‌ها و برداشتن همه مهارها و ملاحظات، نیروی خود را به صورت ویرانگر تخلیه کند و بدین طریق خشم خود را فرونشاند، بی‌آن‌که به نتایج آن برای هدف‌های جنبش بیندیشد و طرف دیگر، عقلانیتی که به دوراندیشی و خردورزی دعوت می‌کرد تا تداوم حرکت و سلامت آن تضمین گردد. آن روز نیز چون روزهای قبل و بعد از آن مسئولان سازمان‌های دانشجویی، تحکیم وحدت، در کوی دانشگاه و در دانشگاه تهران، همه سعی خود را در کنترل و هدایت مسئولانه و سنجیده اعتراضات به کار می‌بردند. آن روز در کوی، بلندگو و تریبونی بود که افرادی به نوبت، از آن سخن می‌گفتند. وقتی آنجا حضور یافتیم، دانشجویانی که متوجه شده بودند سعی کردند برای من هم نوبتی بگیرند تا از بلندگو صحبت کنم که موفق نشدند. در همان‌جا که ایستاده بودم تجمع کردند و خواستند تا صحبت کنم که احساس کردم باید دغدغه‌های خود را با آنها در میان بگذارم، تدریجاً بر توده دانشجویانی که جمع شده بودند، افزوده شد و من تا آنجا که صدایم نیرو داشت پاسخم را به پرسش‌های آنان و نظرم را درباره حادثه کوی و وقایعی که در جریان است به گوش آنان رساندم.

تجاوز و حمله به دانشجویان و نیز درخواست تعقیب و مجازات آنها را، خشی و در نطفه خفه و متوقف سازند. به همین خاطر بلافاصله و در اولین فرصت، با استفاده از یک موقعیت در مصاحبه‌ای، امکان وقوع کودتا را مردود اعلام کردم تا به سهم خود آرامش و اطمینانی را به جامعه و دانشجویان که در آن لحظات حساس و بحرانی بدان احتیاج داشتند، برای آنها فراهم آورم. در چنان موقعیتی، فضای اجتماعی به‌طور اعم و محیط دانشجویی، به‌طور اخص، بیش از هر چیز نیاز به آرامش داشت تا در پرتو آن اندیشیدن و اتخاذ تصمیمات و انجام اقداماتی خردمندانه و مبتنی بر مصالح جنبش اصلاحات و دانشجویان، امکان‌پذیر گردد. می‌بایست آن احساسات متراکمی که مستعد انفجار بودند، با مجهز شدن به عقلانیت و دوراندیشی، در بستری هدایت شود که به تحقق هدف‌های اصلاح‌طلبان کمک می‌کرد.

اگر حرکت آرام و مسالمت‌آمیز و قانونی شما این‌گونه با فشوننت روبرو می‌شود و رهبران اصلاح‌طلب هم نمی‌توانند از حقوق فردی و اجتماعی شما به نحو مؤثری دفاع کنند، برای آن است که اصلاحات از حمایت یک قدرت اجتماعی فراگیر محروم است. قدرتی سازمان‌یافته از میلیون‌ها مردمی که به اصلاحات رأی مثبت دارند، اما هم‌الکون به خاطر پراکندگی و سازمان‌نیافتگی، قادر به حمایت مؤثر از آن نیستند. در نبود قدرت متشکل مردم، فشوننگران که پشت به مافیای قدرت و ثروت دارند، یکه‌تاز میدان خواهند بود.

دچار شدن به یأس و سرخوردگی شدید و در نتیجه سقوط در ورطهٔ انفعال و کناره‌جویی از یکسو و درگیر شدن در آشوب و خشونت متقابل دو خطری بود که جنبش اصیل دانشجویی و اعتراضات برحق و عادلانهٔ عمومی را تهدید می‌کرد. احساسات تحریک می‌شد، فرصت اندکی برای خوب شنیدن و اندیشیدن باقی می‌گذاشت، به‌خصوص که بعضی محافل سیاسی خارج‌نشین با همهٔ امکانات اطلاع‌رسانی و تبلیغاتی خود از دور در کوره آتش و

کمیته دفاع از حقوق بشر در ایران

www.polpiran.com

جو ارباب و هراس استفاده می‌شود. گفتم که احساسات شما را درک می‌کنم و خشم شما را مقدس می‌شمارم، اما درست در این موقعیت‌هاست که ارزش تسلط بر خویش و روشن کردن چراغ اندیشه و خردورزی آشکار می‌شود. آبی در پشت دیوار انباشته شده و نیرویی عظیم متراکم گردیده است. یک حالت آن است که سد شکسته شود و سیلی ویرانگر پدید آید و هرچه بر سر راه است نابود کند و خود نیز لحظاتی بعد به خاموشی و نابودی گرفتار آید. چنین سیلی، ویرانگر خویش و غیرخویش است، انفجاری است که لحظه‌ای بیش دوام نمی‌آورد. حالت دیگر آن است که برای هدایت آن نیروی عظیم در یک حرکت مداوم و سازنده بستری تعبیه و مسیری تعیین شود. فراموش نکنیم که راه به سوی آزادی و دموکراسی طولانی است، باید به تداوم و استمرار حرکت اندیشید، حرکت‌های تند، مقطعی و گذرا، فقط اتلاف نیرو و فرصت است. این نیروی به هیجان آمده، اگر از روی طرحی هدفدار و عقلانی به سوی مقصد هدایت شود، نه تنها هرز نمی‌رود و تلف نخواهد شد و کوتاه زمانی بعد، از یک خروش و غوغای کرکننده، فرو نخواهد نشست بلکه به عکس، با حرکتی مداوم و قدرتی پایدار، آثار و نتایج ماندنی به وجود می‌آورد. جنبش دانشجویی نیازمند سازمان یافتن و استراتژی و برنامه‌های سنجیده و عقلانی است تا نیروی عظیم خود را در حرکتی مداوم و مسالمت‌آمیز برای نیل به آزادی و دموکراسی به کارگیرد. روی آوردن به اقدامات خشونت‌آمیز، بدترین انتخاب ممکن است، زیرا نه فقط جامعه امروز ما خشونت را بر نمی‌تابد و تأیید و حمایت نمی‌کند، که در چنان رویارویی، از آنجا که مخالفان اصلاحات دست بالاتری دارند، پیروزی قطعی از آن آنان خواهد بود. کلید پیروزی جنبش اصلاح‌طلبی در مداومت و مسالمت‌آمیز بودن آن است، دانشجویان نباید فرصتی را که برای اندیشیدن و انجام اقدامات هدفدار و استراتژیک و گفت‌وگو با یکدیگر و با مردم برای رسیدن به تفاهم و همدلی و سازمان‌دادن نیروهای خود، بدان نیاز دارند، با درگیر شدن در آشوب و خشونت از دست بدهند. جنبش دانشجویی نمی‌تواند جدا و مستقل از جنبش اجتماعی مردم برای آزادی، عدالت و مردم‌سالاری، به تنهایی بار تمامی مسئولیت را به دوش بکشد و به هدف برساند. پس باید به لوازم پیوند خوردن با مردم بیندیشد و در تقویت و اعتلای یک جنبش اجتماعی و ملی برای آزادی و عدالت بکوشد. جنبش دانشجویی به این دلیل هدف حمله‌های کینه‌توزانه محافل ارتجاعی و اقتدارطلب قرار گرفت که در صدد بود سرپلی میان حرکت اصلاح‌طلبانه درون حاکمیت و جنبش‌های اجتماعی درون جامعه به وجود آورد. می‌خواست حلقه اتصال و پیوند میان نیروهای

این که چرا دولت و رئیس‌جمهور آن‌گونه که همگان انتظار داشتند، واکنش نشان نراده‌اند؟ فشمی همراه با سرخورگی در سفنان و پرسش‌های آنان مشاهده می‌شد. بیشتر به خاطر نوع عکس‌العمل رهبران اصلاح‌طلب که دانشجویان به آنان امید بسته و اعتماد کرده بودند، می‌گفتند ما دانشجویان برای حمایت از جنبش اصلاحات، در صف مقدم مبارزه قرار گرفتیم و با تشویق رهبران، بیشترین و مؤثرترین فشار را از پایین بر موانع وارد آورده‌ایم و حالا که هدف تیغ کینه و انتقام آنان قرار گرفته‌ایم، پشت ما را خالی کرده‌اند و ما را تنها گذاشته‌اند!

آنان هیجان‌زده می‌خواستند بدانند در قبال جنابیتی که رخ داده، چه باید بکنند؟ آیا آنجا بمانند یا به خیابان‌ها بریزند و شهر را به آشوب بکشانند؟ این که انگیزه مهاجمین به کوی و دانشجویان چه بوده است و محرکین و آمرین اصلی این اقدام، چه هدفی را دنبال می‌کنند و این که چرا دولت و رئیس‌جمهور آن‌گونه که همگان انتظار داشتند، واکنش نشان ندادند؟ فشمی همراه با سرخورگی در سخنان و پرسش‌های آنان مشاهده می‌شد. بیشتر به خاطر نوع عکس‌العمل رهبران اصلاح‌طلب که دانشجویان به آنان امید بسته و اعتماد کرده بودند، می‌گفتند ما دانشجویان برای حمایت از جنبش اصلاحات، در صف مقدم مبارزه قرار گرفتیم و با تشویق رهبران، بیشترین و مؤثرترین فشار را از پایین بر موانع وارد آورده‌ایم و حالا که هدف تیغ کینه و انتقام آنان قرار گرفته‌ایم، پشت ما را خالی کرده‌اند و ما را تنها گذاشته‌اند! همچنین از احتمال وقوع کودتا و انگیزه عواملان و پیامدهای فاجعه کوی و فرجام جنبش اصلاح‌طلبی و وظایف و مسئولیت‌های جنبش دانشجویی پرسش می‌کردند. من در پاسخ، دغدغه‌ها، نگرانی‌ها و نظریات خود را با آنان در میان گذاشتم. گفتم که توطئه کودتا واقعیت ندارد، نه آن‌که قادر به انجامش نیستند، بلکه به این دلیل که ضرورت و فایده‌ای در آن نیست و مخاطرات و عواقب سوء آن برای خودشان خیلی بیشتر است. از طرح این شایعه فقط برای ترساندن و ایجاد

اصلاح طلب و دموکرات درون و بیرون حکومت باشد. بر این نکته تأکید کردم که حرکت کنونی اصلاحات که از بالا و از درون حکومت آغاز شده، اگر مرکز ثقل و تکیه‌گاه اصلی آن به درون جامعه، به میان نیروها و لایه‌های اجتماعی منتقل نشود و به سازماندهی قشرها و طبقات مولد و حامی آزادی و دموکراسی و عدالت، یعنی کارگران، معلمان، روشنفکران و پیشه‌وران و مزدبگیران بخش‌های عمومی و خصوصی نپردازد، پیش از آن‌که به هدف‌های خود نزدیک شود، دچار وقفه و شکست خواهد شد. گفتم تردید نکنید که هر اقدام آشوبگرانه و هر حرکت خشونت‌آمیزی، به آسانی سرکوب و مهار خواهد شد، آشوب‌های خیابانی، توفانی گذراست که فقط چشم پدیدآورنده‌های خود را آزار خواهد داد.

اگر حرکت کنونی اصلاحات که از بالا و از درون حکومت آغاز شده، مرکز ثقل و تکیه‌گاه اصلی آن به درون جامعه، به میان نیروها و لایه‌های اجتماعی منتقل نشود و به سازماندهی قشرها و طبقات مولد و حامی آزادی و دموکراسی و عدالت، یعنی کارگران، معلمان، روشنفکران و پیشه‌وران و مزدبگیران بخش‌های عمومی و خصوصی نپردازد، پیش از آن‌که به هدف‌های خود نزدیک شود، دچار وقفه و شکست خواهد شد

حتی در شرایط کنونی نگران این هم نیستم که در اثر بروز آشوب، با خطر مداخله مستقیم قدرت‌های خارجی یا بروز شورش‌های قومی تجزیه‌طلبانه روبه‌رو خواهیم شد و یا استقلال و تمامیت ارضی کشور در مخاطره خواهد افتاد. چنین پیشامدهایی در حال حاضر زمینه و امکان وقوع ندارند، زیرا چنان‌که خصلت هر آشوب و شورش کور و لجام‌گسیخته‌ای است، به سرعت سرکوب و مهار می‌شوند و پیش از آن‌که فرصت به بروز چنان آثاری بدهد، فروکش خواهند کرد. افزون بر این‌که لایه‌های اصلی جامعه ما از شورش‌ها استقبال نخواهند کرد و به آنها ملحق نخواهند شد و درضمن با توجه به مجموعه شرایط و عوامل عینی و ذهنی موجود، از دل این آشوب‌ها، هیچ جنبش اجتماعی اصیل و فراگیری که به دگرگونی‌های مثبت و سازنده بینجامد، داده نخواهد شد

بیش از اینها باید نگران سرنوشت جنبش اصلاح‌طلبی و دموکراتیک بود و اگر نتواند بر ضعف‌های درونی خود غلبه کند و به انسجام و سازمان‌نیافتگی برسد، اگر به یک جنبش اجتماعی ملی فراگیر تکامل پیدا نکند و در مسیر مسالمت‌آمیز با مشی عدم خشونت تداوم پیدا نکند، قطعاً در نیمه‌راه متوقف خواهد شد و بار دیگر دلسردی و یأس و انفعال گسترده نیروهای اجتماعی و فعالان جنبش دانشجویی را دربر خواهد گرفت. البته این حق دانشجویان و همه ملت ایران است که مسئولان را برای معرفی و تعقیب و مجازات عاملان اصلی این جنایت تحت فشار بگذارند و این حق شماسست که از حریم کوی دانشگاه - که محل تحصیل و زندگی‌تان است - دفاع کنید و شاید معرفی آمران این جنایت، بیشتر از مجازات عاملان که مقصودند یا بازی‌خورده و ابزار و آلت دست واقع شده‌اند، اهمیت دارد. اما از همه اینها مهم‌تر، اندیشیدن به لوازم تداوم حرکت اصلاحات است. اگر شما در برابر این نوع تهاجمات، بی‌دفاع هستید، اگر حرکت آرام و مسالمت‌آمیز و قانونی شما این‌گونه با خشونت روبه‌رو می‌شود و رهبران اصلاح‌طلب هم نمی‌توانند از حقوق فردی و اجتماعی شما به نحو مؤثری دفاع کنند، برای آن است که اصلاحات از حمایت یک قدرت اجتماعی فراگیر محروم است. قدرتی سازمان‌یافته از میلیون‌ها مردمی که به اصلاحات رأی مثبت دادند، اما هم‌اکنون به خاطر پراکندگی و سازمان‌نیافتگی، قادر به حمایت مؤثر از آن نیستند. در نبود قدرت متشکل مردم، خشونت‌گران که پشت به مافیای قدرت و ثروت دارند، یکه‌تاز میدان خواهند بود. آنان شما را به مقابله خشونت‌آمیز ترغیب می‌کنند، زیرا در چنین نبردی، پیروزی آنان قطعی است و به همین دلیل و دلایل موجه دیگر، باید از درگیر شدن در خشونت به شدت اجتناب کرد. به جای آن با آرامش ولی با جدیت و پشتکار به تحکیم پایه‌های جنبش‌های اجتماعی پرداخت. یک جنبش فراگیر مردمی را که هر‌مش به عدم خشونت متکی است، با خشونت نمی‌توان شکست داد و متلاشی کرد. سرزمین خشک جامعه سیاسی ما به بارانی مداوم و ملایم و پیگیر احتیاج دارد که در زمین فرومی‌نشیند و منابع حیاتی ما را غنی می‌سازد و زمین را بارور و مستعد شکفتگی و زندگی می‌نماید، نه رگبار تند و کوتاهی که دیری نمی‌پاید و در سطح جاری می‌شود، خاک را می‌شوید و به سیلی بنیان‌کن مبدل می‌گردد. صبر، یعنی پایداری و مداومت و همراه کردن احساسات پاک با خردورزی، و شعورمندی رمز پیروزی شما و پیروزی حقیقت، آزادی و عدالت، بر دروغ و استبداد و ستمگری است.

ضرورت اتحاد در جنبش دانشجوئی ایران



نویسنده: پرمی برپر / مترجم: ن. نوری زاره

نیروهای امنیتی (همراه با لباس شخصیهای مزدور) به جنبش مسالمت آمیز دانشجویان در ایران حمله کردند. آنان با موتورسیکلت های (دولتی)، باتوم، زنجیر و چاقو به جان دانشجویان افتادند. رژیم ایران بجای مجازات و تنبیه ضاربین و نیروهای امنیتی، در حدود ۴۰۰۰ دانشجو همراه با مردم را جهت تنبیه بطور وحشیانه ای دستگیر نمودند. (۱) بدنبال آن رژیم اعتراضات بعدی که بمناسبت بزرگداشت جنبش دانشجوئی در ماه جولای برنامه ریزی شده بود را ممنوع اعلام کرد و در نتیجه خوابگاه دانشگاه بسته شد و در این رابطه ۳ تن از رهبران دانشجوئی ربوده شدند. همواره ادامه اعتراضات و جنبش های ازادی خواهانه و عدالت طلبانه دانشجوئی، کارگری، معلمین، نشاندهنده نارضایتی عمیق مردم است و ایران را بطور دائمی کانون بحران در مخالفت با رژیم در دنیا مطرح می کند.

معمولا نهضت جهانی صلح و جنبش چپ (سوسیال دمکرات) به سرکوب هائی که بوسیله رژیم مذهبی در ایران انجام میگردد، معترض اند. اما تاکنون نهضت جهانی صلح با سکوت خود نسبت به جنبش دانشجوئی در ایران بی توجه بوده است. (۲) بدیهی است علت کم توجهی فعالین صلح در جهان نسبت به اعتراضات دانشجوئی این نیست که فعالین صلح به این نوع اعتراضات و جنبش دانشجوئی بی اعتناء هستند بلکه در این است که آنها در مورد وارد شدن به یک درام پیچیده و بغرنج که بازیگران متعددی دارد و احتمالا ممکن است برای جنبش چپ (سوسیال دمکرات) تاثیر متضاد بار آورد، ملاحظه و احتیاط می کنند.

هدف از این نوشتار این است که با مطرح کردن این بحث، راه روشن و مسئولیت پذیر و پاسخگوئی که مورد احتیاج این جنبش است را نشان دهد و به آن یاری رساند. این بحث و نوشتار ممکن است برای روشن نمودن دیگر وضعیت هائی که نهضت جهانی صلح و جنبش چپ (سوسیال دمکرات) با آن روبرو هستند مانند برخورد با رژیمهای مستبد و تمامت خواه (توتالیتار) که بعضا مخالف امپریالیسم آمریکا یند، یاری رساند. ایران دارای جایگاه برخورد دیرین داخلی میان گرایش های اتوکرات (autocrat)

خودکامانه و یکه سالاری با گرایشات دموکراتیک و مردم سالاری است.

اولین جنبش در ایران، در اوائل قرن گذشته جنبش مشروطیت بود که شاه را مجبور ساخت تا انتخابات مجلس را بپذیرد. از آن تاریخ به بعد گرایشات و نهضت های دموکراتیک آغاز گشت.

در سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق که نفوذ در طبقه متوسط جامعه داشت، صنعت نفت را که در کنترل انگلستان و بنام شرکت نفت ایران و انگلیس مشهور بود، ملی کرد. اما آیزنهاور، رئیس جمهور جدید و وقت آمریکا به سازمان سیا اجازه و اختیار تام داد تا با همراهی و کمک طرح انگلستان، دولت ملی دکتر مصدق را با کودتا واژگون کند. کودتا موفقیت آمیز بود و توانست که شاه را مجدداً بمتابه یک دیکتاتور واقعی به حکومت نشانند. (۴) شاه با اشاره دولت آمریکا افراد دموکرات ملی که از مصدق حمایت کرده بودند را بازداشت و زندانی نمود (وزیر خارجه دکتر مصدق شهید بزرگوار وطن دکتر فاطمی اعدام شدم) و بنای یک حکومت وحشت و استبدادی را همراه با زجر و شکنجه گذاشت. در این میان دولت امریکا موفق شد که صنایع شرکت نفت ایران را از چنگ رقیب با تجربه خود یعنی انگلستان خارج سازد و شاه را در همکاری با رژیم اسرائیل به مثابه ژاندارم واشنگتن جهت کنترل خاور میانه بگمارد.

نهضت پیروز انقلابی دارای گرایشهای سیاسی مفتلفی بود اما گرایشی توانست قدرت سیاسی را در دست بگیرد که قبلاً بوسیله سیا تهییز شده بود

اسناد منتشر شده اخیر سازمان سیا نشان میدهد که آمریکائیان از حمایت بی سابقه و تجهیز سنت گرایان و رهبران بنیادگرای مذهبی شیعه که در ایران بنام ملایان شناخته می شوند، نه تنها دریغ نداشتند بلکه تقویت ملایان را یکی از سیاستهای مهم خود تلقی می کردند. (۵) همانطور که گابریل کولکو بیان می دارد، قصد و هدف آمریکا از بسیج سنت گرایان مذهبی در حقیقت برای حذف میلیون سکولار طبقه متوسط جامعه ایران بود و این امر باعث شد که در سراسر خاورمیانه مردم نراضی در اشکال عقیدتی پیرامون بنیادگرایان اسلامی جمع و متشکل شوند. (۶)

شروع و ادامه جنبش های مقاومت در ایران، رژیم شاه را مجبور ساخت که روزانه به توقیف و سرکوب مردم روی آورد. در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) تظاهرات میلیونی مردم که منجر به برخورد خونین

این سری بود، ابتدا جهت مخالفت دانشجویان با طرح افزایش شهریه دانشگاهها آغاز شد و سپس این اعتراضات به دیگر شهرهای ایران سرایت کرد. مردم در تائید و حمایت اعتراضات و جنبش دانشجویی، در خیابانها بوق ماشینهای خود را بصدا درمی آوردند. زیرا آنها جنبش مسالمت آمیز دانشجویی را یک جنبش مستقل و اصیل اجتماعی که توسط قشر دانشجو و بدون دخالت دیگران سازماندهی شده بود، میدانستند. خواسته اصلی جنبش مسالمت آمیز دانشجویان تحدید قدرت روحانیون بود که آنرا از جانب خدا تا ابدالدهر از آن خود میندازند و سعی دارند که از این قدرت علیه دولت انتخابی که قصد داشت بدون "هدایت" ملاها و وابستگان آنها کار کند، استفاده نمایند.

(بعد از کشته و زخمی دادن جنبش دانشجویی) و سرکوب آنها بوسیله نیروهای امنیتی و لباس شخصی ها و عدم پی گیری آمرین و عاملین این فاجعه بحث وسیعی میان دانشجویان درگرفت، و آن موضوع رجوع به آراء مردم و رفراندوم برای تعیین حکومت بود. (و بدین شکل جنبش دانشجویی ایران وارد مرحله دیگری از مبارزات خود گشت)

یک تصویر تردید آمیز

به لحاظ وضعیت منحصرا نه ژئوپولیتیک منطقه، تصویر این جنبش، که مقابله جوانان دموکرات و ایده آلیست با سنت گرایان فئاتیک است را پیچیده و بغرنج می سازد.

بیش از یک ربع قرن است که هر جناحی که در امریکا به حاکمیت می رسد (دموکراتها و جمهوری خواهان) با جمهوری اسلامی مخالف هستند. برای مثال در خلال جنگ ایران و عراق، واشنگتن به تمامی از حمله صدام به عنوان یک موج شکن در مقابل انقلاب ایران حمایت کرد. بدیهی است که نمی توان ادعای آمریکا مبنی بر حمایت از صدام حسین بخاطر دموکراسی در ایران را باور نمود زیرا واقعیت این است که ایران با سیاست انتقاد آمیز نفتی خود و به عنوان یک کشور قدرتمند منطقه منافع آمریکا و اسرائیل را در آن زمان تهدید کرده بود. اما از طرف دیگر آلمان، فرانسه، انگلیس و روسیه از طرح آمریکا که بر پایه در انزوا قرار دادن ایران بود، استفاده کردند و روابط خود را برای سود بردن از ثروت نفتی، با ایران محکم نمودند. برای مثال بنا بر گزارش نیویورک تایمز (۱۲) "فرانسه عامل ثبات و برپائی رژیم جمهوری اسلامی می باشد." کشورهای فرصت طلب اروپائی که از رژیم فعلی ایران حمایت می کنند تصور امریکا بمثابه تنها منجی ایران را در میان مخالفین بوجود آورده اند.

گارد و ارتش شاه شد، شکست ارتش که بدنه آنرا بیشتر روستائیان تشکیل می دادند را بهمراه آورد. نهضت پیروز انقلابی دارای گرایشهای سیاسی مختلفی بود اما گرایشی توانست قدرت سیاسی را در دست بگیرد که قبلا بوسیله سیا تجهیز شده بود. (روحانیت) در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) ایران اعلام جمهوری اسلامی کرد. گرچه انتخابات و بعضی از اشکال و ابزار دموکراسی به جای بود اما ملایان قدرت نهائی را از آن خود نمودند و کسانی که با آنها از در مخالفت برآمدند، زندانی و بسیاری را به جوخه های دستجمعی اعدام سپردند و سعی کردند که هر نوع مقاومتی را از طریق پاسداران و با خشونت بی رحمانه در گلو خفه کنند.

نسل جدید

در خلال دهه ۱۹۹۰ نسل جدیدی از ایرانیان رشد کرد. این نسل علیرغم سرکوب، محدودیت، محرومیت، فقر و فساد رژیم روحانیون حضوری زنده در جامعه ایران داشت. در این میان نهضت اصلاح طلبی، نضج گرفت و محمد خاتمی به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد. طبق گزارش " ناظران حقوق بشر"، ایران بین اصلاح طلبان که در نهاد انتخابی ریاست جمهوری و مجلس را در کنترل داشتند با محافظه کاران و تمامی خواهان که نهادهای انتصابی مانند نهاد قوه قضائیه، شورای نگهبان و نیروهای امنیتی (سپاه) در اختیار آنها بود، بر سر قدرت درگیر شدند. در ادامه این درگیری ها معلوم شد که سید علی خامنه ای ولی ققیه از محافظه کاران تمامی خواه جانبداری می کند. (۷)

اسناد منتشر شده افیر سازمان سیا نشان میدهد که آمریکاائیان از حمایت بی سابقه و تمویز سنت گرایان و رهبران بنیادگرای مذهبی شیعه که در ایران بنا ۴ ملایان شناخته می شوند، نه تنها دریغ نداشتند بلکه تقویت ملایان را یکی از سیاستهای مهم خود تلقی می کردند

استراتژی اصلاح طلبان منتخب یعنی اکثریت نمایندگان مجلس و رئیس جمهوری با شدت ضعف در مقابل جناح محافظه کار نشان دادند و با عدم برخورد و مقابله صادقانه و جدی با آنها، باعث شدند که مردم بطور اعم و دانشجویان بطور اخص، از آنها قطع امید کنند. در بررسی و نظر سنجی افکار عمومی که در سال ۲۰۰۲ بدقت انجام شد، وسعت نارضایتی و مخالفت مردم با سیاستهای رژیم را نشان داد. (۸) اعتراضات اخیر (سال ۲۰۰۳) که آخرین اعتراض از

جنگ خلیج فارس علیه صدام حسین بود و با تنها گذاشتن شیعیان در جنوب و کردها در شمال در مقابل ارتش بی رحم صدام، باعث قتل عام آنان شد. بنابر این آمریکا با اشتهار به بدنامی، بعید بنظر می رسید که بخواهد دانشجویان ایرانی را به قیام وادار سازد. زیرا جنبش دانشجویی در ایران همواره با درک بسیار بالائی که از موقعیت اجتماعی سیاسی ایران پیدا کرده اند، به همان اندازه که مخالف استبداد داخلی می باشد به همان اندازه و صلابت مخالف استیلای خارجی نیز هستند. این موضوع که اعتراضات دانشجویی در ایران به دستور واشنگتن صورت گرفت، موضوعی است که دستگاه تبلیغاتی رژیم ملاها آنرا ساخته و پرداخته کردند. دانشجویان بخوبی دریافته بودند که با خشونت نمی توانند آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی مورد مردم ایران را بدست آورند.

جنبش دانشجویی در ایران همواره با درک بسیار بالائی که از موقعیت اجتماعی سیاسی ایران پیدا کرده اند، به همان اندازه که مخالف استبداد داخلی می باشد به همان اندازه و صلابت مخالف استیلای خارجی نیز هستند.

واقعیت این است که نمی توان ادعای بی ثبات کردن ایران را بوسیله دولت بوش به آسانی بپذیریم زیرا تأیید جورج دبلیو بوش از جنبش دانشجویی ایران در حقیقت به سخت سران محافظه کار تمامت خواه این فرصت را داد که آنها بتوانند با بهانه اینکه "نیروهای خارجی" از جنبش دانشجویی حمایت کرده اند، دانشجویان را بی رحمانه سرکوب نمایند. (۱۰) عبارت دیگر همواره در مواقعی که ملاهای بنیادگرای فئاتیک در خطر سقوط می افتند این موضع گیری هوشمندانه آمریکائیان است که آنها را از این خطر می رهانند. بعضیها فکر می کردند که واقعا اعتراضات دانشجویان برای دولت بوش اهمیت دارد و در نتیجه امیدوار بودند که حمایت آمریکا را در جهت سرعت بخشیدن به اصلاحات کسب کنند. اما در حقیقت ملایان خیالشان از تهدیدات آمریکا آسوده است و به این تهدیدات اعتنائی نمی کنند زیرا آنها نه تنها بهبودی در وضعیت حقوق بشر در ایران بعمل نمی آورند (زیرا به گفته هاشمی رفسنجانی آنها اشتباه رژیم شاه را در باز کردن فضای سیاسی کشور مرتکب نمی شوند-م) بلکه با زد و بند های پنهانی و تامین منافع واقعی دولت بوش در معاملات نفتی و همکاری با آنان در عراق ادامه خواهند داد.

قسمتی از ماموریت جورج دبلیو بوش در مورد انفجار بانک تجارت نیویورک (۹/۱۱) اعلام کردن ایران به عنوان یکی از "محورهای شر" بود و بدنبال آن تهدیدات بسیاری علیه ایران انجام گرفت. یکی از آن تهدیدات که کاخ سفید به آن متمسک شد، ادامه فعالیت های اتمی که در دوره شاه بنای آن پایه گذاری شده بود، می باشد. واشنگتن توانست اتحادی اروپا، روسیه و آژانس بین المللی انرژی اتمی را تحت فشار قرار دهد تا آنها برنامه های اتمی ایران را زیر نظر بگیرند.

فرانسه عامل ثبات و برپائی رژیم جمهوری اسلامی می باشد. کشورهای فرصت طلب اروپائی که از رژیم فعلی ایران حمایت می کنند تصور امریکا بمتابه تنها منبئی ایران را در میان مخالفین بوهور آورده اند.

دو جریان اصلی در آمریکا وجود دارد. یکی جناح محافظه کار که وزارت آمریکا را در دست دارد و از نهادهای اصلاح طلب در ایران حمایت می کنند و جناح نو محافظه کار که وزارت دفاع نمایندگی سیاسی آنرا بعهده دارد و این جناح از نیروهائی که موافق سیاست های آمریکا در منطقه هستند، پشتیبانی می نماید. (مانند عناصر باقیمانده رژیم فاسد پهلوی و مجاهدین خلق، فرقه رجوی. م)

دولت بوش بطور مرتب به ایران و اشغال آن به سبک عراق اشاره کرده است. کاندلس رایس مشاور امنیت ملی آمریکا قبل از اینکه آمریکا به عراق حمله نماید گفته بود که "اگر اعمال سیاست نیروهای ضد ملیتی نتیجه ای ندهد، راه حل "ساخت آمریکا" اجرا می گردد" و صراحتا اخطار کرد که "گاهی مواقع یک طرف می باید بوسیله جنگ با مستبدین معامله نماید." (۹)

در این ارتباط بوش در مورد اعتراضات دانشجویان در ایران اظهار داشته بود که: " این جنبش آغاز ابراز بیان آزادی مردم است." این سخنان در حالی گفته میشد که سربازان آمریکائی بطور مرتب رسانه های گروهی در عراق را سانسور می کردند و اعتراضات مردم عراق را بطور دائم سرکوب می نمودند. گرچه دولت جورج دبلیو بوش، آرزو داشت که اعتراض دانشجویان وضعیت ایران را به بی ثباتی سوق دهد اما واشنگتن همواره نسبت به حمایت از انقلابیون بدنام می باشد و متهم است که در مواقع حساس انقلابیون را تنها می گذارد تا رژیمهای مستبد آنها را سرکوب نمایند. شاهد این مدعا تشویق آمریکا به قیام کردها و شیعیان در عراق بعد از

نهضت جهانی صلح بر سر دو راهی

نهضت جهانی صلح در یک وضعیتی که در ارتباط با یکدیگرند، بر سر دو راهی قرار گرفته است. چگونه ممکن است که وضعیت حقوق بشر در ایران بهبود یابد بدون آنکه بتوان تقویت اعمال سیاست های واشنگتن در جهان بطور کلی و در خاور میانه بطور اخص را مانع شد؟ چگونه ممکن است که مخالفت اروپائیان را در عدم حمایت رژیم جمهوری اسلامی جلب نمود بدون آنکه بخواهیم جبهه متحد آنها را که ضد سیاست های ستیزه جویانه آمریکا است تضعیف کنیم؟ چگونه ممکن است که بتوان از یک طرف ایران را برای خلع سلاح های اتمی و کشتار جمعی تشویق کرد و از طرف دیگر به آمریکا و اسرائیل اجازه داد که ایران و دیگر کشورهای منطقه را تهدید کنند؟ نهضت جهانی صلح با این دشواری در دهه ۱۹۸۰ مواجه شد. یعنی زمانیکه اعتراض مسالمت آمیز لهستانیان و کشورهای شرق اروپا علیه سلطه تمامت خواه حزب کمونیست شوروی سرکوب شد، مصادف با تهاجمات نظامی و توسعه طلبانه آمریکا بود. در آن زمان نهضت خلع سلاح اتمی اروپا یک استراتژی همه جانبه ای مبنی بر افزایش همزمان فشار روی بهبود رعایت حقوق بشر در شرق و تشویق عدم نظامی گری در غرب را توسعه و تشویق کرد.

اگر هر حرکت و نهضتی که در راه نشان دادن بهترین راه جهت رها شدن از حکومت های مستبد و دستیابی به دموکراسی شکست بخورد، در حقیقت بمثابة این می ماند که با اسلحه به قلب خود نشانده رفته است.

بدیهی است که امروز ما به بنای یک دموکراسی که جایگزین حکومت استبدادی، ملامت و مخالف تولید و تکثیر سلاحهای کشتار جمعی باشد، احتیاج داریم. همچنین پر واضح است که می باید با سیاست های آمریکا مبنی بر اشغال افغانستان و عراق و تهدیدات آن نسبت به ایران مقابله نمائیم.

هدف نهضت جهانی ضد جنگ و جنبش چپ (سوسیال دمکرات) در ایران این است که می باید تغییر و تحول اساسی و بدون خشونت جهت استقرار دموکراسی، آزادی و رعایت حقوق بشر و همچنین در مخالفت با سلطه بیگانه انجام گردد. در این میان نهضت جهانی صلح موظف است که جنبش مردمی و دانشجویی ایران را علیه حکومت ملامت تقویت نماید و هشدار می دهد که آمریکا و اتحادیه اروپا قصد دارند که از ایرانیان بعنوان سربازان پیاده در

صفحه شطرنج سیاست جهانی در جهت تامین منافع خود استفاده نمایند.

گام به گام

اولین گام تامین و برآوردن این هدف این است که از رژیم ایران بخواهیم زندانیان سیاسی را صرف نظر از عقیده شان آزاد کند و از بازداشت مدافعان حقوق بشر در ایران خودداری کند. همچنین می بایست از تلاش صلح آمیز مردم ایران جهت دستیابی به دموکراسی که نماد آن برگزاری رفراندوم در تعیین نظام حکومتی آینده است، حمایت شود. مسئله دیگری که می باید به آن اشاره گردد این است که از کشورهای اروپائی و اتحادیه اروپا بخواهیم که به حمایت ضمنی و یا عملی رژیم ایران پایان دهند.

حمایت جهانی برای رعایت حقوق بشر و دموکراسی در لهستان، چکسلواکی و دیگر کشورهای اروپای شرقی نقش بسزائی ایفا نمود. همچنین تاریخ نشان داده است که رفتار حکومت های مسئول و متعهد نسبت به کشورهایی مانند ایران که حقوق بشر را پایمال می نمایند، تاثیر اساسی داشته است. برای مثال در دهه ۱۹۹۶ یک دادگاه آلمانی رهبران جمهوری اسلامی را در ترور مخالفین خود در برلین محکوم کرد. بدنبال این محکومیت، چند کشور اروپائی روابط دیپلماتیک خود را با این رژیم قطع کردند. این حکم و تصمیم دادگاه برلین روی افکار عمومی در جهان و مردم ایران که با حکومت ملامت مخالف بودند، تاثیر بسزائی گذاشت و تقویت جناح اصلاح طلب و در نتیجه انتخاب خاتمی منجر شد.

بدیهی است که حمایت می تواند هم زبانی و هم عملی باشد. در لهستان، کارگران و فعالین چپ، بوسیله دستگاههای چاپ، دورنما (فکس)، فتوکپی و دیگر ابزارهای مطبوعاتی افکار عمومی را در جهت حمایت از اتحادیه بسیج کردند. امروزه در ایران علاوه بر ابزارهای یاد شده، ماهواره های خبری نیز می تواند نقش بسیار مهمی در جهت حمایت از نهضت آزادیخواهانه و عدالت طلبانه مردم ایران ایفا نماید. همچنین ارتباط مستقیم نمایندگان نهادهای بین المللی دفاع از حقوق بشر جهت بازدید و بررسی وضعیت حقوق بشر در ایران می تواند موثر واقع شود. البته این شیوه در مورد فلسطین با دشواری روبرو بوده است. بوضوح دانسته شده است که افکار عمومی جهان با سیاستهای آمریکا مبنی بر "آزاد سازی" و "تحقق دموکراسی" و "رعایت حقوق بشر" که بوسیله جنگ و اشغال ارائه شده است و نمونه های آنرا در افغانستان و عراق شاهد هستیم، مخالف است.

است که ما بین حکومت و اشنگتن که می خواهد از عیوب این چنین رژیم هائی جهت توجیه سیاست های سرکوب گرانه خود استفاده کند با رژیمی که مرتکب جرم و جنایت های عدیده ای شده است، وضعیت متعادلی پیدا کرد.

در چنین وضعیتی، شکست در دفاع کردن از رعایت حقوق بشر می تواند مورد سوء استفاده سیاستهای مخرب و توسعه طلبانه دولت بوش قرار گیرد. زیرا بیشتر سعی و تلاش دولت بوش برای توجیه تهاجمات خود این است که با تسلطی که روی رسانه های گروهی آمریکا دارد، به مردم بقبولاند که رژیم افغانستان و عراق را واژگون کرده است و مردم این دو سرزمین را از دولتهای فاشیست و مستبدی که داشتند یعنی رژیم طالبان و صدام حسین، نجات داده است و باعث شده که دموکراسی و آزادی در آنجا برقرار گردد.

اگر هر حرکت و نهضتی که در راه نشان دادن بهترین راه جهت رها شدن از حکومت های مستبد و دستیابی به دموکراسی شکست بخورد. در حقیقت بمثابه این می ماند که با اسلحه به قلب خود نشانه رفته است. بهتر است که ما یعنی فعالین و طرفداران نهضت جهانی صلح و جنبش چپ (سوسیال دمکرات) بعنوان هوادار این یا آن حکومت شناخته نشویم و در عوض تلاش کنیم که با تمام مردم دنیا جهت دستیابی به آزادی، عدالت اجتماعی و مبارزه بی امان با حکومت های تمامیت خواه و مستبد متحد شویم.

نهضت جهانی صلح باید خواستار رعایت حقوق بشر و روند شکل گیری دموکراسی در ایران باشد و نه تنها این نهضت می باید با سیاست جنگ توسعه طلبانه آمریکا مخالفت ورزد بلکه باید با صلابت از آمریکا و اسرائیل بخواهد که به اشغال عراق و فلسطین پایان دهند. همچنین نهضت جهانی صلح و جنبش چپ باید مسئله سلاح های کشتار جمعی (WMD) را که دولت جورج دبلیو بوش به بهانه وجود آن در عراق به این کشور حمله کرد را در معرض افکار عمومی منعکس کند. نقطه شروع در این مورد این است که مردم و کشورها را تشویق نماییم که از طرح سوریه مبنی بر جمع آوری سلاح های کشتار جمعی در خاور میانه که به سازمان ملل ارائه داده است، حمایت کنند. این طرح به آمریکا و دیگر کشورها می فهماند که حذف سلاحهای کشتار جمعی اسرائیل نیز قسمتی از این طرح می باشد. برای اجرای این طرح بدیهی است که قدرت هائی که دارای سلاح های اتمی هستند، می بایست بنا بر قرارداد عدم تولید و تکثیر سلاح اتمی، احساس مسئولیت نمایند و گامی به جلو جهت حذف و از بین بردن این گونه سلاحها بردارند. در همین ارتباط باید از رژیم ایران با صراحت خواست که از تلاش برای دست یابی به سلاحهای اتمی دست بردارد و با آژانس بین المللی انرژی اتمی همکاری کامل نماید و به سئوالات و تردید های آنها در مورد برنامه های اتمی خود پاسخ مناسب دهد. از طرفی دیگر همراه با این درخواست می باید مذاکراتی جهت داشتن ابزارهای دفاعی و امنیتی جهت مقابله با حملات نظامی، با ایران صورت گیرد.

قصد و هدف آمریکا از بسیج سنت گرایان مذهبی در حقیقت برای حذف میلیون سکولار طبقه متوسط جامعه ایران بود و این امر باعث شد که در سراسر قاورمیانه مردم ناراضی در اشکال عقیدتی پیرامون بنیادگرایان اسلامی جمع و متشکل شوند.

ایران یکی از کشورهائی است که نشان میدهد با سیاست های دولت توسعه طلب و تخریب گر آمریکا مخالف است. اما از سوی دیگر این رژیم مردم خود را برای بدست آوردن آزادی و حقوق انسانی، سرکوب می کند. این موارد همواره نهضت صلح و جنبش چپ (سوسیال دمکرات) را اغوا می نماید که به آرامی پای بر پدال انتقاد از رژیم ایران بگذارد. زیرا این حس که "دشمن دشمن من، دوست من است" در آنها وجود دارد. بهر حال بسیار دشوار

۱- ایران. پایان حملات نیروهای امنیتی - اخبار حقوق بشر، ۲۰ ژوئن

۲۰۰۳ نگاه کنید به www.hrw.org همچنین رجوع کنید به کمیته

بین المللی گذر به دموکراسی در ایران ۲۳ ژوئن ۲۰۰۳

۲- بیانیه انتقادی کمیته بین المللی گذر به دموکراسی در ایران، سمیر

امین، نوام چامسکی، هارولد پینتر و ادوارد سعید.

۳- آندره سولیوان، شکستن سکوت، ۱۹ ژوئن ۲۰۰۳

۴- جبرئیل کول کو، قرن دیگری از جنگ - چاپ نیویورک ۲۰۰۲

صفحه ۲۴-۲۳

۵- جیمز ریزن، تاریخ پنهان

۶- جبرئیل کولکو، قرن دیگری از جنگ - ص ۲۵

۷- ایران: حکومت انگلستان بهتر است به اصلاحات واقعی فشار

آورد. اخبار حقوق بشر ۴ فوریه ۲۰۰۳ رجوع کنید به

www.hrw.org

۸- نظر سنجی در مورد روابط محکم میان آمریکا و ایران، اخبار

BBC - ۱۲ اکتبر ۲۰۰۳

۹- نیویورک تایمز

۱۰- آنتون لاگاردیا "ساخت آمریکا"، دلی تلگرام ۲۷ ژوئن ۲۰۰۳

۱۱- استراتژی آمریکا در بی ثبات کردن ایران، خلیج تایمز ۲۶ ژوئن

۲۰۰۳

۱۲- اردشیر معاونی، "برخوردهای اخیر خطوط اشتباه جدید در ایران را

گشود" ۲ جولای ۲۰۰۳

جنبش دانشجویی در گزارش ناظران حقوق بشر



بخش ششم: دانشجویان

(رژیم) در عین حال که دانشجویان را ترسانده، آنها را گستاخ و جسور نموده است. افرادی که اقرار گرفتنهای (اجباری) دانشجویان را جهت انصراف از عقاید خود در تلویزیون (دیدند)، می دانند که رژیم میخواست بوسیله این عمل پیام و هشدار به دیگر دانشجویان دانشگاهها بدهد. بعد از شلاق خوردنهای بسیار و کلفت شدن پوست شما و تحمل درد و رنج های بسیار (رژیم باید بداند) که دانشجویان دیگر از آنها نمی هراسند. تفاوت بین ما و زندانیان سیاسی نسل قدیم (که در خلال انقلاب فعال بودند) این است که آنها به پایان خط رسیده اند و ما در ابتدای آنیم. ما می توانیم درد و رنج های بیشتری را تحمل نماییم. (۷۸)

- بعد از اعتراض دانشجویان دانشگاه تهران در سال ۱۹۹۹ اعتراضی که بر آغاز جنبش دانشجویی معاصر در ایران دلالت میکند، روش تحت فشار قرار دادن اصلاحات دموکراتیک در ایران بطور برجسته ای تغییر کرد. این اعتراض پس از توقیف روزنامه شناخته شده سلام، آغاز گشت. سیاه جامگان آدم کش به دانشجویان حمله کردند و آنها را به قصد کشت زدن و حداقل یک دانشجو را کشتند. رئیس جمهور خاتمی درخواست تحقیقات در این زمینه را نمود تا که (به اصطلاح) مسببین این جنایات محاکمه شوند، اما تاکنون هیچ تحقیقاتی در مورد مجرمین این واقعه صورت نگرفته است. هر سال دانشجویان در دانشگاه تهران و دیگر دانشگاههای سراسر کشور گرد هم می آیند تا یادبود واقعه ۱۹۹۹ را برگزار نمایند. این تاریخ همواره (از نظر رژیم) نقطه آغاز بحران و خشونت تلقی شده است. زیرا در جولای سال ۲۰۰۳ مقامات رژیم عده بسیاری از دانشجویان تهران که به همین مناسبت اجتماع کرده بودند را بازداشت و محاکمه کردند.

- بیشتر افرادی را که ما با آنها گفتگو کردیم، اظهار داشتند که از میان برداشتن تفاوت و امتیاز بین "خودی" و "غیر خودی" امر بسیار مهمی است. افراد "خودی" کسانی هستند که نقش اساسی در سیاست های رژیم جمهوری اسلامی ایفا می کنند، با این (فرض که) آنها پذیرفته اند برای اصلاحات می

بایست نظرات انتقادآمیزی که از درون سیستم ابراز می شود مورد توجه قرار گیرد. همچنین آنها بر این باورند که سیاستهای هیئت حاکمه باید از شفافیت برخوردار باشد و قدرت نهادهای انتخابی حکومت افزایش یابد. "خودی ها" بطور کلی خواهان تغییر اساسی بنیادهای سیاسی رژیم جمهوری اسلامی نیستند. "غیر خودی ها" افرادی هستند که آنها را یا به دلیل جوانی شان به بازی نمی گیرند و یا کسانی هستند که از پیوستن به حکومت و همکاری با آنها خودداری می کنند. بعضی "غیر خودی ها" بر این باور هستند که روند پیشرفت دموکراسی در کشور فقط از طریق تغییر بنیادی سیستم ممکن و میسر است.

- "جنبش دانشجویی" از حرکت گروههای جداگانه دانشجویی و بدون رهبری و سازماندهی تشکیل شده است. بعضی از این گروهها به اصلاحات در چهار چوب رژیم اعتقاد دارند در حالیکه گروههای دیگر بر این باورند که باید گامهای موثرتری جهت بوجود آوردن یک حکومت مردم سالار برداشته شود. اصلاحات خارج از چهارچوب رژیم که نهایتاً به تغییر رژیم می انجامد- (م) احتمالاً انشقاق و شکاف بین گروههای سیاسی دانشجویان ادامه خواهد داشت. بزرگترین تشکل دانشجویی شناخته شده، دفتر تحکیم وحدت است که از اجتماع دفاتر انجمن های اسلامی دانشگاهها بوجود آمده است. (۷۹) دیگر گروههای دانشجویی، گروههایی هستند که خود را به رهبران روشنفکری ویژه ای منتسب می کنند.

از نظر دستگاه قضائیه، دانشجویان فعال، روزنامه نگاران رسانه های گروهی دانشگاهی، افراد "غیر خودی" محسوب می شوند. برخلاف نسل شناخته شده نویسندگان و یا روزنامه نگاران، دانشجویان نتوانسته اند به استناد ارتباط با نهادهای حکومتی و یا شهرت و اعتبار فردی و یا خانوادگی از خود دفاع و حفاظت نمایند. همچنین آنها نتوانسته اند به واسطه وضعیت صنفی و یا جوانی شان و یا حمایت بعضی از نهادهای حکومتی از آنها در مقابل رفتارهای بسیار بدی که برای خاموش کردن منتقدین در جامعه اعمال می شود، از خود دفاع نمایند، (برای مثال) ناظران حقوق بشر در

- این مورد به دانشجویان "غیر خودی" استناد می کنند که بیشتر از "خودی ها" شکنجه بدنی شده اند. (۸۰)
- دانشجویانی که در گذشته زندانی شده بودند در گفتگو با ناظران حقوق بشر از تجربیات بسیار بد و سوء رفتارهایی که با آنها در هنگام مواجه شدن با بازجویان و نگهبانان انجام گرفته بود، سخنها گفتند. بازداشت و اتهام آنها اغلب به هم شباهت داشت، یعنی دستگیری بدون ارتکاب جرمی، بازداشت بدون ارتباط برای مدت های طولانی، حبس در سلولهای انفرادی در اوین یا بازداشتهای غیر قانونی دیگر. بهر حال دانشجویان با رفتار های خشن و بی رحمانه ای در بازداشتگاهها روبرو بوده و اغلب آنها برای اقرار کردن و ضبط فیلم مورد شکنجه بدنی قرار گرفته بودند.
 - دانشجویان معمولاً بوسیله لباس شخصی ها بازداشت می شدند و سپس به بازداشتگاههای غیر قانونی (ناشناخته) منتقل می گشتند. در این بازداشتگاهها، آنها را روزها و یا هفته ها می زدند، بازجویی و تهدید میکردند و سپس آزاد میگشتند. این اعمال با دانشجویان چه بصورت انفرادی و چه بصورت گروهی، بدون بجای گذاشتن مدرک، گزارش زندان و یا دادگاه، به سرعت انجام می گرفت. فرهاد ت. دانشجویی که قبلاً زندانی شده بود به ناظران حقوق بشر اظهار داشت که او را بخاطر شرکت در فعالیتهای سیاسی، چندین بار (به همین شیوه) و به مدت زمانهای کوتاه بازداشت کردند.
 - او یکی از وقایع تابستان سال ۲۰۰۰ که بوسیله لباس شخصی ها بازداشت شده بود را بیاد آورد و گفت: آنها با ضرب و شتم مرا داخل پیکان سفید رنگی انداختند و سرم را به کف ماشین چسباندند و آنگاه به مدت نیم ساعت بطور تحمل ناپذیری مرا دور شهر تهران گرداندند. سپس مرا به زیر زمینی بردند. صدای اذان نشانگر آن بود که موقع ظهر است و ما در نزدیکی یک مسجد قرار داریم.
 - دستانم را از پشت به صندلی بستند و آنگاه مرا با چشمانی که از قبل بسته بودند زیر مشت و لگد گرفتند. من قادر به تشخیص نبودم که ضربات بی محابای مشت و لگد از کدام سوی وارد می شود. بنابراین
- این نمی توانستم از خود دفاع کنم. آنها می گفتند که من به اخطار آنها توجهی نکرده بودم.
- به مدت سه روز از ادرار من خون میآمد و من از درد، فریاد می زدم، آنها در هنگام بازجویی به من فحش هائی می دادند که قادر به بازگویی آنها نیستم، آنها سپاهی بودند زیرا رفتار و حرکت شان به نظامیان شباهت داشت.
 - روزی سه ساعت مرا می زدند و بعد در سلول رها می کردند. من در آنجا (بازداشتگاه ناشناخته) به مدت ۶ روز با همین حال ماندم و در شب آخر حدود ساعت ۱۱ آنها مرا در خیابانی رها کردند. (۸۱) چند ماه بعد یعنی در آگوست سال ۲۰۰۰ او در نشست سالانه دفتر تحکیم وحدت در خرم آباد که بوسیله لباس شخصی ها مورد حمله قرار گرفت، یکی از سخنرانان بود. (۸۲)
 - آنها تعداد زیادی از ما را با دستان و چشمان بسته داخل یک اتاق بزرگ کرده و روی صندلی نشاندهند. حدود نیم ساعت بعد صدای ضرب و شتم افرادی که احساس میکردم نزدیک من نشسته اند را شنیدم، نمی دانستم که آن صداها از کجا می آید زیرا سیستم صوتی که در اتاق تعبیه شده بود، صدای ضربات مشت و لگد را چند برابر افزایش می داد.
 - آنها به مردم (مردمی که همراه با دانشجویان دستگیر شده بودند- م) را در حین ضرب و شتم فحش و ناسزا می دادند و "ضد انقلاب" و "جنایتکار" خطابشان می کردند. صدای ضربات نزدیک شده بود و من خودم را برای کتک خوردن آماده می کردم. او مرا که می خواستم با او صحبت کنم ۳ بار زیر مشت و لگد گرفت. نیم ساعت بعد آنها از تک تک افراد انگشت نگاری کردند و به ما برگه ای را نشان دادند که روی آن نوشته بود "من علیه امنیت کشور فعالیتی نخواهم کرد"، "من از رهبر (سید علی خامنه ای) حمایت می کنم" و "به حکم دادگاه اعتراض نخواهم کرد". سپس آنها از ما خواستند که این برگه را امضاء کنیم. من گفتم که امضاء نمی کنم و مردی که آنجا بود، فریاد زد: "خفه شو و گرنه به آنها خواهم گفت که به قصد کشت ترا بزنند." (۸۳)
 - محسن. م دانشجوی فعال و نماینده دفتر تحکیم وحدت در دانشکده پزشکی دانشگاه همدان نیز چند مرتبه

تو همکاری نمی کنی". در بیشتر مواقع دو بازجو در آنجا بودند. یکی از آنها نقش فرد با ادب را ایفا میکرد و دیگری با زبان خشن و فحش و ناسزا های بسیار رکیک که نمیخواهم آنها را تکرار کنم با زندانی رفتار مینمود. در خلال یکی از بازجوییها، یکی از آنها میگفت: "من میخواهم به تو کمک کنم، تو دکتر هستی که باید برای کشورت خدمت کنی. من میدانم که تو مایل هستی با ما همکاری کنی" این گفته ها در حالی صورت میگرفت که بازجوی دیگر بر سرم میکوبید و بازجوی "مودب" از او میخواست که: "زن، من میدانم که دکتر همکاری خواهد کرد" و در در همین حال برگه اقرار را جلویم میگذاشت و ادامه میداد که: "بالا فقط بنویس و قضیه را ختم کن، فقط بنویس". (۸۷)

• او در طول ۲۵ روزی که در سلول انفرادی حبس بود بدون اجازه ملاقات با خانواده و وکیل خود بسر برد. با این حال محسن م. به مقاومت ادامه داد و اقرار نکرد. او ماجرای خود را چنین شرح داد: در مدتی که با گروه دانشجویی شناخته شده ای (دفتر تحکیم وحدت) در ارتباط بودم هیچ کار خلافی جهت نقض قوانین انجام ندادم و به همین دلیل به هیچ وجه نمیخواستم اعتراف کنم. "یک روز" او به ناظران حقوق بشر گفت: "آنها مطالبی را روی برگه نوشته بودند مبنی بر اینکه من اشتباه کردم که به رهبر (سید علی خامنه ای) توهین کرده ام و از این بابت بسیار متاسف هستم و آیه توبه را خواهم خواند" و خواستند که من این برگه را امضاء کنم. من گفتم که این بی معنی است، من حتی نمیدانم که این آیه در باره چه چیزی است، بنابراین من این برگه را امضاء نمیکنم. آنها وقتی دیدند که شکنجه های بدنی برای اقرار گرفتن کارگر نیفتاد، متوسل به شکنجه های روانی شدند.

• یکی از نگهبانان که برای من غذا می آورد و رابطه خوبی با من پیدا کرده بود زیرا من به او چند توصیه پزشکی کرده بودم، درون سلولم آمد و گفت: "خبرهای بدی برایت آورده ام، آنها به والدین تو گفته اند که فرزندان در بازداشتگاه بسر می برد و دادگاه حکم کرده که برای آزادی او وثیقه تهیه کنید." او گفت که والدینم عجله بخرج داده اند و با ماشین

بوسیله لباس شخصی های وزارت اطلاعات به بازداشتگاههای (ناشناخته) برده شده بود. او در سپتامبر ۲۰۰۰ در سلول انفرادی یکی از بازداشتگاههای غیر قانونی (ناشناخته) زندانی بود. رفتار و روشهای (شکنجه) که نسبت به او انجام گرفته بود، مشابه شکنجه و رفتاری بود که در دیگر شهرها به جزء تهران، رواج داشت. او شرح داد که سلول او ۱/۵ در ۲ متر طول و عرض و ۴ متر ارتفاع داشت. در وسط سقف سلول چراغی که به مدت ۲۴ ساعت روشن بود، قرار داشت. او سه مرتبه بطور نامنظم یعنی شب و روز مورد بازجویی قرار گرفت.

• او را مورد ضرب و جرح قرار دادند. بویژه این ضرب و شتم زمانی که او از امضاء متن اقرار نامه ای که جلویش گذاشته بودند، خودداری ورزیده بود، افزایش یافت. او تجربیات تحقیر آمیزی که از سوی بازجویان نسبت به او روا داشته شد را همواره خاطر نشان میکرد. (۸۴)

• شما باید این موضوع را درک کنید که من قبلا هرگز کتک نخورده بودم و هیچ کس به من فحش و ناسزائی که آنها دادند، نداده بود. من آماده چنین رفتاری نبودم. من آماده (هیچ نوع عکس العملی) نسبت به روشهای توهین آمیز آنها و اعمالی که انجام می دادند، نبودم. آنها با پوتین های خود مرا میزدند، گفتم با پوتین، بله من صدای قدم برداشتن سنگین بازجویان را بعد از عوض کردن کفشهایشان میشنیدم.

• گاهی اوقات که آنها می خواستند با عوض کردن کفشهایشان و بپا کردن پوتین استخوانهای پام را خرد کنند من می بایست خودم را مانند فولاد آماده می ساختم زیرا بر اثر این نوع عمل (شکنجه) درد به تار و پود استخوانهایم رخنه می کرد. (۸۵)

• مدارک معاینات محسن. م جراحی هائی که به او بر اثر ضرب و شتم وارد آمده بود را تائید میکنند. (۸۶) او به ناظران حقوق بشر اظهار داشت که: در هر بازجویی همواره یک برگه روی میز و یک دستگاه فیلم برداری در اتاق وجود داشت. وقتی آنها میخواستند که شما مطالبی را بنویسید، چشم بند را به اندازه ای که برگه و قلم دیده شود، پائین میاوردند. من بیاد دارم که آنها چند مرتبه برگه را پاره کردند و گفتند که: "بین

داد. این نامه که در بسیاری از وب سایت های فارسی زبان منعکس شد بقرار زیر می باشد:

- مرا با چشم‌پند از سلول ۴۱۷ توحید خارج کردند و نیم ساعت بعد در شعبه ۶ دادگاه انقلاب محاکمه من آغاز شد. از آن‌جا که به من نگفته بودند که به کجا خواهیم رفت، من گمان می‌کردم که این جلسه محاکمه، هنوز همان مراحل بازجویی است و تعجب می‌کردم که چرا در این جلسه چشم‌پند را از چشم‌هایم باز کردند و تا وقتی که وارد اتاق امور متهمین دادگاه نشده بودم، نفهمیدم که محاکمه شدم. از اضطراب ناشی از بازجویی‌های پی در پی و کم‌خوابی و... اسهال و تب و سرگیجه شدید داشتم و به سختی تعادل خودم را حفظ می‌کردم و در آن‌جا طی چند دقیقه، مواردی که به آن متهم بودند را خواندند و از آن‌جا که من تمرکز کافی برای صحبت کردن و دفاع نداشتم، محاکمه به پایان رسید. (۸۹)

- کسان دیگری که در زمان نوشتن نامه باطبی و فرستادن آن به بیرون از زندان اوین، در بند بودند، این مطالب را تأیید کردند. (برای مثال) زندانیان سابق که همراه باطبی در سال ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ در اوین زندانی بودند بر این موضوع صحه گذاشتند که توانائی روانی باطبی بطور قابل ملاحظه ای ضعیف شده بود و وضعیت جسمانی او (کم شنوائی، ضعف دید و از دست دادن دندانها، بهترین سند ادعاهای او می باشد). بعلاوه یک روزنامه نگار که اخیرا با باطبی ملاقات داشت این موارد را به شرح زیر مورد تأیید قرار داد. روزهای سخت زندان او را خرد و خمیر کرده بود. او موقع نوشیدن قهوه یک مشت قرص از جیب خود بیرون آورد و گفت مصرف آن برای تمدید اعصابش لازم است. او بخاطر مشت و لگدهائی که به سر و صورتش در هنگام بازجویی ها خورده بود، دندانهای خود را از دست داده است و دچار اختلال در شنوائی و ضعف بینائی شده است. ریه های او بخاطر وضعیت فضای سلولش که در زیر زمین و کنار فاضل آب اصلی قرار داشت، بیمار است. بیشتر زندانیان به دلیل کمبود هوا و شدت استشمام مواد شیمیایی که برای از بین بردن بوها استفاده می شده است، بیمار هستند. او همچنین اظهار داشت که ریه های یکی از هم سلولی

تصادف کرده اند و در اثر این حادثه پدرم مرده است و مادرم در وضعیت بسیار بدی بسر می برد. (من از شنیدن این خبر) داشتم دیوانه می شدم، نمی توانم از وضعیت آنروزم برایتان بگویم، احساس می‌کردم که بر اثر این غم و اندوه مشاعرم را از دست داده ام. (در اولین بازجویی) بازجویم گفت که: "اگر تو این کار را نکنی (توبه و امضاء اقرار نامه) پدرت نخواهد مرد. برای کاری که تو کرده ای این کمال انصاف و عدالت در حق توست." دکترم هرگز به عدالت دست نیافت. (یعنی اقرار نامه را امضاء نکرد) او زمانیکه والدین خود را در دادگاه دید، دریافت که نگهبانان به او در باره مرگ آنان دروغ گفته بودند. بهر حال بعد از پایان دادگاه، قاضی او را به ۵۰ ضربه شلاق و پرداختن مبلغ هنگفتی به عنوان مجازات، آزاد کرد. او بعد از آزادی با چند رادیو بین المللی مصاحبه کرد و از رفتار مقامات حکومتی انتقاد نمود. روز بعد از مصاحبه او توسط لباس شخصی ها ربوده شد و بسختی مضروب گردید. (۸۸) محسن. م قبل از آنکه از کشور بگریزد برای چند هفته ای به کوههای اطراف تهران پناه برده بود.

- بعضی از زندانیان سابق به ناظران حقوق بشر اظهار کردند که رفتار وحشیانه نهادهای حکومتی گاهی اوقات در حضور قاضی القضاة ها انجام می گرفت. این ادعاها شباهت کامل با ادعاهائی بود که دیگران در انتقاد از حکومت، کرده بودند.

- احمد باطبی، دانشجوی دانشگاه که عکس او در حال به اهتزاز درآوردن پیراهن خونین دانشجویی، روی جلد مجله اکونومیست چاپ شده بود و باعث گردید که توجه مجامع بین المللی نسبت به اعتراضات دانشجویی جلب شود، ابتدا به خاطر شرکت در اعتراضات دانشجویی به مرگ محکوم شد اما بعد این حکم به ۱۵ سال زندان تقلیل پیدا کرد. برای بسیاری او نمونه زنده جنبش دانشجویی محسوب می شود و نیز کسی که مانند دانشجویان دیگر مورد شکنجه و بدرفتاری از سوی حکومت قرار گرفته است. باطبی بوسیله نامه ای که بطور پنهانی از زندان خارج نمود، قسمتی از شرایط و وضعیت خود را در بازداشتگاه در سال ۲۰۰۰ شرح

- هایش بنام اکبر محمدی، به همین دلیل جراحی شده است. (۹۰)
- حسین. ت دانشجوی معترض دیگری، چنین شکنجه‌هایی را تجربه کرده است. او بوسیله اعضاء انصار حزب الله روده شده بود و بعد از ضرب و شتم آزاد شد. اما او (دگر بار) در ۲۳ می ۲۰۰۰ دستگیر شد و در یکی از سلولهای انفرادی بخش ۲۰۹ حبس گردید. وضعیت و چگونگی بازجوئی های او با بازجوئی های دیگر بازداشت شدگان بخش ۲۰۹ مطابقت می کند. این وضعیت چنین بود: بازداشتهای طویل‌المدت، فشار دائمی جهت اقرار کردن، تهدید بر ادامه بازداشت یا تهدید به شکنجه در صورت خودداری از اقرار کردن. برای مثال، به تهدیدات یکی از بازداشت شدگان به قرار زیر توجه گردد:
- یکی از بازجویان من، قاضی علیزاده، داخل اتاق آمد و گفت "چشم بند خود را بردار" در آنجا سه مرد دیگر بودند و علیزاده شروع به داد زدن کرد و گفت "راستش را بگو" من گفتم "حقیقت را گفته ام" در این موقع یکی از آن مردها بر سرم کوفت و علیزاده ادامه داد که "من الان دستور می دهم که ترا اعدام کنند و یا اینکه آنچه را که می گویم، بگوئی. حقیقتی که ما به تو می گوئیم باید بگوئی اما در هر صورت روزگارت را سیاه می کنم." بعد از آن هر شب آنها در موقع بازجوئی مرا می زدند، بیشتر با لگد به ناحیه سرم می زدند، چیزی که بخاطر عمومیت داشتن دانشجویان آنها به عنوان شکنجه محسوب نمیکردند. آنها مرا دو مرتبه به حیاط زندان اوین، جایی که اعدام ها آنجا انجام میشد بردند. (۹۱) آنها پاهای مرا بستند و چشم بند را از چشمانم برداشتند. یکی از مردان گفت "بگو چرا به من دروغ گفتی، بگو چکار کردی؟" سپس آنها مرا از پا آویزان کردند و بر سرم کیسه ای کشیدند و آنرا سفت بستند. فکر می کنم این حالت نیم ساعت طول کشید، آنگاه آنها با لگد و مشت به جانم افتادند، چنان به صورتم کوبیده بودند که کیسه ای که در سر داشتم پر از خون و از سر آن سرازیر شد و کف حیاط را پوشاند و این در زمانی بود که آنها دست ننگه داشتند. آنها روی چانه ام داروی سرکننده گذاشتند و مرا به سلولم بازگرداندند.
- بار دوم مرا از دستانم آویزان کردند و با باتون به بدنم کوبیدند. با شکسته شدن دستم، بیهوش شدم. وقتی که به هوش آمدم، آنها گفتند که "اگر بگوئی که دروغ گفته بودی ما دست ننگه می داریم." من حرفی نزد و این به معنای آن نیست که دلیر و جسور بودم و اعتراف نکردم بلکه واقعا نمی توانستم حرف بزنم. (۹۲) او بعدها به بازداشتگاه توحید که یک بازداشتگاه غیر قانونی (ناشناخته) بود و اکنون به خاطر فشار اعضاء مجلس (ششم) بسته شده است، فرستاده شد و در آنجا بازجوئی ها و تحت فشار قرار دادن او برای اقرار کردن در مقابل دوربین و پخش آن برای افکار عمومی ادامه داشت: بطور معمول بازجوئی ها ۴ تا ۵ ساعت طول می کشید، بازجوها صحبت می کردند، فریاد می زدند و با لگد به جان ما می افتادند. اگر آنجا بیش از یک بازجو بود، اغلب آنها نقش های مختلفی بازی می کردند. مثلا یکی از آنها می گوید "بگذار من با او صحبت کنم، ما خواهیم توانست چیزهایی از او درآوریم" و دیگری می گفت "نه او نمی خواهد راست بگوید، او یک دروغگو است." بازجوئی ها ممکن است در شب انجام گیرد و تا صبح هنگام سحر ادامه داشته باشد.
- آنها یک سؤال را بارها و بارها می پرسند و من مشابه آنچه را که پاسخ داده بودم دوباره می گویم ولی آنها این پاسخ را نمی خواستند بشنوند. گاهی اوقات از من می خواستند که ماجرا را بنویسم و من وقتی آنرا می نوشتم، آنها نوشته ها را پاره می کردند و می گفتند که دوباره بنویس.
- آنها از کابل برای زدن به کف پاهایم استفاده می کردند. در آنجا هیچ انسانی برای ارتباط برقرار کردن وجود نداشت، آنها واقعا با ما مانند حیوان رفتار می کردند. (۹۳) او سپس با دشواری خاطر نشان کرد که افراد بسیاری از "تهادهای موازی" برای سرکوب دانشجویان تلاش می کردند.
- چگونه شما می توانید اثبات کنید که در دستان سرویس اطلاعاتی دستگاه قضائیه و یا اطلاعات سیاه پاسداران اسیر بودید؟ شما هیچ مدرکی ندارید. آنها همه چیز را انکار می کنند و تنها چیزی که می توانید

دو فرد که یکی بازجویی می کرد و دیگری بنام حبیب او را می زد.

- او که بیست ساله بود، به درخواست بازجویان کفش هایش را درآورد تا آنها با کابل به کف پای او بزنند. او نمی توانست راه برود زیرا ضربات کابل پای او را کاملا مجروح و خون آلود کرده بود. او نهایتا گفت که: "من آنچه را که می خواهید می گویم، من اقرار می کنم و مینویسم هر آنچه که شما بگوئید و در حال جراحی گریه می کردم. او ادامه داد که: "من شرم دارم که بگویم آرزو داشتم که والدینم مرده بودند تا شاید جسارت بیشتری را برای مقاومت نشان دهم. (۹۸) علی به جرم بخطر انداختن امنیت کشور و بعد از پرداختن سنگین جریمه، پرونده اش بسته شد. (۹۹)

پاورقی ها:

(۷۸) گفتگوی ناظران حقوق بشر با حسین ت. ۸ دسامبر ۲۰۰۳
(۷۹) برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد این تشکل به سایت www.tahkim.com مراجعه فرمائید.

(۸۰) طبق گفته های مقامات قضائی، تعداد دستگیرها در خلال اعتراضات دانشجویی ژوئن و جولای در سال ۲۰۰۳، حداقل ۴۰۰۰ نفر بوده است که تعدادی از آنها بنا به ادعای رژیم آزاد شدند. تعداد دقیق بازداشت شدگانی که آزاد شدند یا تشخیص بازداشت شدگان که وابسته به گروههای سیاسی دانشجویی بوده اند، غیر ممکن بود. روزنامه نگاران و خبرگزاران بین المللی که در تهران بودند، گزارش کردند که لباس شخصی ها با موتور سیکلتهای خود در خیابانها براه افتاده بودند و بطور هراسناکی به اجتماع مسالمت آمیز دانشجویان حمله کردند و آنها را با زنجیر و چوب مضر و ساختند. در اوت ۲۰۰۳، چند دانشجو در (نمایش) تلویزیونی اقرار کردند که با فعالین سیاسی (خارج) ارتباط داشتند و ضمن اعتراف به اشتباه خود، (از سید علی خامنه ای) تقاضای بخشش نمودند. چند دانشجو بعد از آزادی، بیان کردند که اقرار آنها با "زور" انجام گرفته بود. آیت الله خامنه ای در واکنش به برگزاری یادبود (۱۸ تیر) از طرف دانشجویان، آنها را تهدید کرد و گفت "اگر ملت ایران می خواست که علیه آشوبگران اقدام نماید، این اقدام همان مقابله ای بود که انجام گرفت." (به عبارت دیگر) منظور سید علی خامنه ای این بود که آنها همان اقدامی را انجام خواهند داد که (نیروهای انتظامی و اطلاعاتی و لباس شخصی ها) با "آشوبگران" (دانشجویان) در سال ۱۹۹۹ انجام دادند. (به "اصلاحات در جمهوری خامنه ای"، ۱۲ ژوئن ۲۰۰۳ رجوع شود) بعدها به (دستور) او تعدادی از دانشجویان آزاد شدند و این عده اعتراف کردند که "با آشوبگران ارتباطی نداشته اند و ضمن وفاداری خود به رژیم جمهوری اسلامی، اعلام کردند آنها امیدوارند که عفو اسلامی شامل حال دیگران نیز گردد." سپس رهبر جمهوری اسلامی (سید علی خامنه ای) حکم عفو دانشجویان بازداشت شده را صادر نمود. (۵ آگوست ۲۰۰۳) "گزارش ناآرامیهای شبته شب تهران، یاس نو (تهران) ۱۲ ژوئن ۲۰۰۳" و لباس شخصی ها با موتور سیکل در تهران" وب سایت رویداد ۳۰ ژوئن ۲۰۰۳ رجوع فرمائید.

بگوئید این است که زندگی را از شما گرفته اند. (۹۴)
حسین. ت در تابستان ۲۰۰۳ از کشور گریخت.

- در ۹ جولای سال ۲۰۰۳ و در هنگام برگزاری سالگرد اعتراضات دانشجویی سال ۱۹۹۹، گزارش شده بود که لباس شخصی ها در نزدیکی دانشگاه تهران و خوابگاه دانشگاه تهران عده بسیاری را دستگیر کردند. علی. ک که در آن زمان دستگیر شده بود بعدها برای ناظران حقوق بشر تجربیات خود را چنین شرح داد: بعد از اینکه توسط لباس شخصی ها دستگیر شد. او را همراه با حداقل ۵۰ نفر به کلانتری بردند، در کلانتری لباس شخصی ها از مردم بازجویی می کردند و شما می توانستید در هنگام بازجویی آنها، برخورد سرهای بازداشت شدگان را که به دیوار می کوبیدند بشنوید. آنها مردم را حساسی می زدند و برای ما که در بیرون اتاق بازجویی بودیم معلوم بود که در داخل چه خبر است. سپس آنها گروهی از ما را که فکر می کردند فعال سیاسی هستیم جدا کردند.
- ما را درون اتوبوس جای دادند و گفتند که دستانمان را بین زانوهای خود قرار دهیم و به بالا نگاه نکنیم. ما را به عشرت آباد (۹۵) (زندان سری ۵۹) بردند آنها آشکارا با کابل به کف پای ما مردم می زدند. من ظرف مدت ۳ روز با ۶ بازجو روبرو شدم. آنها از من عکس و فیلم تهیه کردند و خواستند که در فیلم اقرار کنم که به جرم "اغتشاش" و "تهدید امنیت ملی" دستگیر شده ام. (۹۶) بعضی از این بازجویی ها در حالیکه چشمانم بسته بود انجام میگرفت و از من می خواستند که بارها و بارها آنچه را که اتفاق افتاده است، توضیح دهم. این نوع روش در مورد دیگر بازداشت شدگان همه روزه و فقط بخاطر آنکه آنها "راست بگویند" بکار گرفته می شد.
- من همواره بخود می گفتم که اگر با چنین مواردی روبرو شوم، شجاعانه مقاومت خواهم کرد اما مشاهده کردم که آنها مردم را (بی رحمانه) می زدند و (شکنجه می دهند) تا آنچه را که می خواهند از دهان آنها بشنوند، معلوم شود که چه کسی شجاع است. (۹۷)
- او بعدها به بازداشتگاه غیر قانونی دیگری بنام اداره اماکن در تهران منتقل شد. او آنجا را بخاطر آورد که

۹۷) گفتگوی ناظران حقوق بشر با علی. ک نیویورک ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۳
 ۹۸) گفتگوی ناظران حقوق بشر با علی. ک نیویورک ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۳
 ۹۹) حکم دادگاه علی. ک نزد ناظران حقوق بشر بایگانی شده است.

جنبش دانشجویی در گزارش، گزارشگر ویژه

سازمان ملل متعهد آمبئی لیکابو

ج - دانشجویان

۵۵- در خلال دیدار گزارشگر ویژه، او همچنین در مورد وضعیت دانشجویان بویژه دانشجویانی که در رابطه با



حادثه جولای ۱۹۹۹ (تیر ماه ۱۳۷۷) و جولای ۲۰۰۳ (تیر ماه ۱۳۸۱) به جرم شرکت در تظاهرات جهت حمایت از اصلاحات و مخالفت و اعتراض علیه وضعیت اجتماعی اقتصادی کشور بازداشت و سپس محاکمه و محکوم شدند، تحقیقاتی بعمل آورد.

۵۶- گزارشگر ویژه به آگاهی رسانده است که در خلال هر دو واقعه یعنی واقعه ۱۹۹۹ و ۲۰۰۳، تظاهرات آرام و صلح آمیز دانشجویان بوسیله اعضاء بسیج (گروه موازی تحت مدیریت سپاه پاسداران و نمایندگی آنان در هر دانشگاه بنام سازمان بسیج دانشجویی) و انصار حزب الله (گروهی وابسته به بیت رهبری، سید علی خامنه ای) مورد حمله قرار گرفتند و بسیاری از آنها بازداشت شدند.

۵۷- بسیاری از بازداشت شدگان (که امکان آمار دقیق آنها وجود ندارد) بنظر می رسد که به اتهام "تهدید امنیت ملی"، "تشویش اذهان عمومی" و "تبلیغ علیه حکومت" بازداشت شده اند. آنها پس از مدت‌های طولانی در بازداشتگاهی در تهران ساختمان ۳۵۲ زندان اوین که گفته میشود ستاد فرماندهی عالی پاسداران انقلاب است و در بخش ۲۰۹ زندان اوین× بازداشت بودند. بنا به گزارش در زمانهای متناوب بوسیله رفتارهای ناشایست از آنها بازپرسی شفاهی و کتبی بعمل می آمد.

۵۸- وضعیت دانشجویان و روشهایی که در مورد آنها بکار برده شده است، شباهت بسیاری به وضعیت روزنامه نگاران و روشنفکرانی دارد که نمونه هائی از آنها پیشتر شرح داده شد. دانشجویان که برای شرکت در تظاهرات سال ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ تحت پیگرد قرار گرفته اند، تا زمان کیفرخواست دسترسی به وکیل نداشته اند. گزارشگر ویژه در مورد دانشجویانی که محاکمه شدند اظهار می دارد که محاکمه آنها در پشت درهای بسته دادگاه انقلاب (غیر علنی) و اغلب بسیار کوتاه بود.

۸۱) گفتگوی ناظران حقوق بشر با فرهاد. ت لندن ۲۱ دسامبر ۲۰۰۳
 ۸۲) به گزارش ناظران حقوق بشر در مورد ایران سپتامبر ۲۰۰۰ رجوع شود.
 ۸۳) گفتگوی ناظران حقوق بشر با فرهاد. ت لندن ۲۱ دسامبر ۲۰۰۳
 ۸۴) نامه احمد باطبی از داخل زندان اوین، حکایت از رفتار مشابهی دارد. (نیروهای اطلاعاتی) ما را بدست سربازهای دادند که همه درشت‌هیکل بودند و لباس تکاوری داشتند. آنها دست‌های مرا با دستبند به لوله‌های آب روکار که در ارتفاع نسبتاً کوتاهی از کف اتاق قرار داشت متصل کردند و با پوتین به سر و شکم کوبیدند. از من می‌خواستند تا قبول کنم که در تخریب و آشوب شرکت داشتم. بعد مرا روی زمین خواباندند و روی گردنم ایستادند و با دست موه‌های سرم را که آن زمان نسبتاً بلند بود، کنند. بطوری که از پوست سرم خون جاری شد و دوباره آنقدر با پوتین به سر و صورتم کوبیدند که از حال رفتم. وقتی که به هوش آمدم، دوباره از من بازجویی کردند و گمان می‌کنم که از من فیلم هم برداشتند. از آنجا مرا به مکان نامعلوم دیگری انتقال دادند و از بقیه جدا نگاه داشتند. تعدادی برگه A۴ بدون خط به من دادند و از من خواستند هر کاری که کرده‌ام بنویسم و وقتی با مخالفت من مواجه شدند، مرا به اتاق دیگری که مخروبه و خالی از سکنه بود، منتقل کردند. جوراب‌هایم را که به‌عنوان چشم‌بند به چشم‌هایم بسته بودند، کنار انداختند و چشم‌بند جدیدی را به چشمانم بستند. دست‌هایم را با دستبند به نرده‌های پنجره متصل کردند و دوباره همان چیزهایی که می‌خواستند، اعتراف کردم، ولی آنها کاغذهای A۴ را پاره کردند و گفتند که باید روی برگه‌های آرم‌دار بنویسم، ولی دیگر بازنگفتند که برگ آرم‌دار بیاورند. متن نامه احمد باطبی از زندان ۲۳ مارس ۲۰۰۰ - بایگانی نزد ناظران حقوق بشر.

۸۵) گفتگوی تلفنی ناظران حقوق بشر با محسن. م - ترکیه ۸ دسامبر ۲۰۰۳
 ۸۶) مدارک نزد ناظران حقوق بشر بایگانی است.
 ۸۷) گفتگوی تلفنی ناظران حقوق بشر با محسن. م - آنکارا ۸ دسامبر ۲۰۰۳
 ۸۸) عکس‌های (جراحت) دکتر محسن. م نزد ناظران حقوق بشر بایگانی است.

۸۹) متن نامه احمد باطبی از زندان، ۲۴ مارس ۲۰۰۰
 ۹۰) نازیلا فتیحی، "... بعد از دیدار دوم با اعدای وحشت بیشتر برای مخالفین در ایران" نیویورک تایمز ۴ دسامبر ۲۰۰۳
 ۹۱) این محل، مکانی است که باطبی اظهار داشت که او را ۲ مرتبه با حلقه دار بر گردنش به آنجا برای اعدام بردند.

۹۲) گفتگوی تلفنی ناظران حقوق بشر با حسین. ت ۸ دسامبر ۲۰۰۳
 ۹۳) گفتگوی تلفنی ناظران حقوق بشر با حسین. ت ۸ دسامبر ۲۰۰۳
 ۹۴) گفتگوی تلفنی ناظران حقوق بشر با حسین. ت ۸ دسامبر ۲۰۰۳
 ۹۵) در خلال اعتراضات دانشجویی ژوئن و جولای ۲۰۰۳ عده زیادی را در ساختمانها و سلولهای انفرادی ویژه ای (زندان ۵۹) که در زندان اوین و دیگر بازداشتگاههای سری در تهران، ساخته شده بود حبس کردند. طبع گزارش های متعدد از طرف مقامات قضائیه در این واقعه حداقل ۴ هزار نفر بازداشت شدند و با توجه به این تعداد باور نکردنی بازداشت شدگان آنها در یک زمان، آنها را بدون چشم بند و گروهی زندانی کردند. بعلاوه از آنجائیکه زندان اوین از یک سیستم داخلی و کامل برخوردار است، دادستانها در خانه های (سازمانی) شان در آنجا اقامت دارند. گزارش شده است که این اداره (دفتر دادستان درون زندان) بسته شده است. اعتراض سرکوب شده دانشجویان، علی اکبر دارینی، ۱۱ ژوئن ۲۰۰۳ و خبرگزاری رویتر ۱۰ آگوست ۲۰۰۳ رجوع شود.

۹۶) گفتگوی ناظران حقوق بشر با علی. ک نیویورک ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۳

در این مورد اقدام کردند، توسط لباس شخصی ها دستگیر شدند. بیشتر بازداشت شدگان بدون اتهام آزاد شدند اما بنابر گزارش ۱۳۲ نفر بدون مجوز قانونی و برگزاری دادگاه تا آخر همان سال در بازداشت باقی ماندند. (در این ارتباط) عفو بین الملل خواستار دریافت اطلاعات در باره وضعیت آنها شد اما درخواست آن بدون پاسخ گذاشته شد. بنابر گزارش دانشجویانی که بعد از اعتراض دانشجویی در جولای ۱۹۹۹ (تیر ۱۳۷۸) محکوم به زندان شدند، در بازداشتگاهها با آنان رفتارهای ناشایست شده است. همچنین آنها در چندین مورد با اتهامات جدیدی مثل افترا و توهین روبرو شده اند این اتهامات بخاطر بیانیه های صادره آنها در درون زندان و یا (مصاحبه) آنها با رسانه های گروهی در مدت مرخصی موقت صورت گرفته است.

دانشجویانی که این نامه (به کوفی عنان) را امضاء کرده اند بوسیله دادستان تهران، به ۳ "برهم زدن نظم"، "تهدید امنیت ملی" و توهین به رهبر (سید علی خامنه ای) بازداشت شده اند و این نگرانی وجود دارد که آنها مانند دیگران به محکومیتهای سنگینی دچار شوند.

- منوچهر محمدی فردی که بنا به حکم غیر منصفانه دادگاه (فرمایشی) در اکتبر ۱۹۹۹ (مهر ۱۳۷۸) محکوم به ۱۳ سال زندان شده بود، (بعد به ۷ سال تقلیل یافت) گزارش شده است که از زندان اوین به زندان دیگری در ژوئن (خرداد) منتقل و باعث نگرانی از سلامت او شد. بنا به گزارش او بعد از مصاحبه با یک ایستگاه رادیویی خارج از کشور چندین بار بوسیله ماموران زندان اوین مورد ضرب و شتم واقع شده است. در جولای (تیر) خواهر و پدر او از محل اقامت خود در شمال ایران به تهران سفر کردند اما آنها بطور بی رحمانه ای توسط ماموران لباس شخصی بازداشت شدند.

- احمد باطبی کسیکه بخاطر شرکت در اعتراضات دانشجویی در جولای ۱۹۹۹ (تیر ۱۳۷۸) به مرگ محکوم شده بود، بطور موقت و جهت درمان پزشکی در اکتبر ۲۰۰۳ (مهر ۱۳۸۲) مرخص شد. اما او در ۸ نوامبر (آبان) ناپدید گشت و سپس خانواده او اطلاع دادند که او در ۱۷ نوامبر (آبان) در بازداشت بسر می برد. باور عموم این است که او بخاطر ملاقات با گزارشگر ویژه سازمان ملل در مورد حق آزادی عقیده بیان، دستگیر شده بود. حکومت در این باره اظهار داشت که دستگیری او بخاطر نقض مقرراتی بود که او در موقع مرخصی موقت مرتکب شده بود.

۵۹- گزارشگر ویژه نگرانی شدید خود را نسبت به محکومیت های شدید دانشجویان ابراز می دارد، بویژه نسبت به دانشجویانی مانند مهرداد لهراسبی، عباس دلدار و احمد باطبی که در تظاهرات سال ۱۹۹۹ بازداشت شده اند. گزارشگر ویژه با مهرداد لهراسبی و عباس دلدار در زندان اوین ملاقات کرد و در مورد احمد باطبی اظهار می دارد که او ابتدا به اعدام محکوم گردید و سپس این حکم به ۱۵ سال زندان تخفیف پیدا کرد.

۶۰- با توجه به این وضعیت، گزارشگر ویژه همچنین نگرانی عمیق خود را در مورد وضعیت دانشجویانی که در تظاهرات ۲۰۰۳ شرکت داشتند و کیفرخواست برایشان تنظیم شده است و منتظر محاکمه هستند، اعلام می دارد. زیرا آنان در خطر محکوم شدن به مجازاتهای سنگینی قرار دارند.

۶- گزارش شده است که در موازات تحت پیگرد قضائی قرار دادن دانشجویان پرونده های آنها به کمیته انضباطی دانشگاههای مربوطه شان جهت تصمیم گیری و اخراج فرستاده شده است. همچنین گزارش شده است که کمیته های انضباطی، پرونده دانشجویان فعال سیاسی و مذهبی را به عهده سازمان بسیج دانشجویی که عوامل وزارت اطلاعات سپاه هستند، میگذارند. در این رابطه گزارشگر ویژه به آگاهی رسانده است که از این دانشجویان برای استخدام عمومی در کشور استفاده می شود.

۶۲- گزارشگر ویژه همچنین به اطلاع رسانده است که چند سازمان دانشجویی، اخیرا نامه سرگشاده ای را به دبیر کل سازمان ملل متحد ارسال داشته اند که در آن از وضعیت حقوق بشر در کشور بویژه از نقض حقوقی که در ارتباط با آزادی عقیده و بیان، حقوق اتحادیه ها و زنان می باشد، شرح داده شده است. طبق گزارشات، دانشجویانی که این نامه را امضاء کرده اند بوسیله دادستان تهران، به جرم "برهم زدن نظم"، "تهدید امنیت ملی" و توهین به رهبر (سید علی خامنه ای) بازداشت شده اند، بنظر می رسد که هنوز این دانشجویان محاکمه نشده اند و این نگرانی وجود دارد که آنها مانند دیگران به محکومیتهای سنگینی دچار شوند.

جنبش دانشجویی در گزارش سازمان عفو بین الملل

دانشجویان زندانی: بدنبال گزارشاتمی مبنی بر خصوصی شدن دانشگاهها و افزایش شهریه، گروهی از دانشجویان در اوائل ژوئن (خرداد) دست به مخالفت زدند که این مخالفت تبدیل به یک اعتراض همگانی شد که در سراسر ماه ادامه داشت. در نتیجه این اعتراض و ناآرامی ها، صدها نفر بازداشت شدند از جمله ۳ عضو دفتر تحکیم وحدت که جهت برگزاری کنفرانس مطبوعاتی



در کوی دانشگاه چه گذشت؛

گفت‌وگو با مهندس عزت‌الله سبحانی



آقای مهندس، به جهت این که در آستانه سالگرد واقعه کوی دانشگاه در ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ قرار گرفته‌ایم، در نظر داریم مروری مجدد بر این حادثه و آنچه در جریان این واقعه روی داد داشته باشیم؛ خاطرات شما از این حادثه و عکس‌العمل دانشجویان و فعالیت افراد برای آرام کردن فضای بحرانی، به روشن شدن زوایای مختلف این نوع حوادث کمک کرده و از فراموش شدن آن در اثر گذشت زمان و در لابه‌لای صفحات تاریخ جلوگیری می‌کند. شما چگونه از این واقعه اطلاع یافتید؟

- از یکی دو روز قبل از ۱۸ تیر ۷۸ ما شنیده بودیم که در دانشگاه‌ها، ناآرامی‌هایی هست. این جو ناآرام به جهت رفتارها و روند خشونت‌ی بود که لحظه‌به‌لحظه افزایش پیدا می‌کرد و به همین جهت اعتراضاتی می‌شد. بعضی از روزنامه‌ها هم تعطیل شده بودند، روزنامه «سلام» هم در آخرین روزهای قبل از این حادثه توقیف شد. همین مسائل موجب اعتراض دانشجویان گردیده بود. در روز حادثه من در شهر نبودم و از جریان اطلاعی نداشتیم. عصر روز جمعه ۱۸ تیر که به منزل بازگشتم، یکی از مهمان‌هایم نقل می‌کرد، هنگامی که از چهارراه امیرآباد اتفاقی عبور می‌کرده، متوجه جماعت و مأمورانی شده است که مشغول شستن و تمیز کردن خیابان بوده‌اند!! با شنیدن این خبر بسیار نگران شدم و به این سو و آن سو زنگ زدم. بالاخره توانستم با آقای علیجانی سردبیر ایران‌فردا تماس بگیرم. آن وقت بود که دانستم در شب قبل، عده‌ای از دانشجویان در باغ کوی تظاهرات می‌کردند و به تعطیلی روزنامه‌ها اعتراض می‌نمودند. سپس به تدریج نیروهایی به محل آمده و سر چهارراه امیرآباد جمع شده‌اند و بعد که تعدادشان زیاد شده است، از نو به طرف کوی حرکت کرده‌اند. نیروهای لباس شخصی هم به آنها ملحق شده‌اند و به داخل کوی حمله کرده و در طول شب به ضرب و شتم و تخریب اتاق‌ها و وسایل دانشجویان می‌پردازند که همگی این وقایع را شنیده و دیده‌اند. این حملات تا حوالی صبح هم ادامه می‌یابد، البته این مطالب را برای من نقل کرده‌اند.

فردای آن روز، همگی خبرها را دنبال می‌کردیم و هر لحظه خبرهای بد و ناخوشایندی می‌رسید، حتی گمان می‌کردیم علاوه بر زخمی‌ها، چندنفری هم کشته شده‌اند. از طرفی دانشجویان هم که

درد کشیده و بسیار ناراحت بودند، تحسن کرده و امکان داشت حرکت اعتراضی به خیابان‌ها کشیده شود! همین موضوع هم بیشتر ما را نگران می‌کرد. نزدیک ظهر (یکشنبه ۲۰ تیر) بود که از طرف دفتر تحکیم وحدت به ما زنگ زدند و گفتند: «بهرتر است مهندس سبحانی بیاید و با این دانشجویان صحبت کند و آنان را که بسیار خشمگین شده‌اند، قانع نماید تا قدری آرام شوند.»

من هم بلافاصله قبول کردم و در اولین ساعات بعدازظهر، به اتفاق دوستان دیگر که در دفتر مجله ایران فردا حضور داشتند، به طرف کوی دانشگاه حرکت کردیم. در خیابان امیرآباد انبوه جمعیت و حضور مأمورین، راه عبور را بسته بود و نتوانستیم از در اصلی وارد کوی دانشگاه شویم. به همین دلیل از طرف بزرگراه چمران، از پشت محوطه کوی از راه فرعی، خود را به این مکان رساندیم و از بیراهه وارد شدیم.

از راه زرده‌ها به داخل کوی دانشگاه رفتید؟

- خیر، از زرده‌ها نرفتیم. یک راه فرعی باز بود و ما از طریق آن وارد محوطه کوی دانشگاه شدیم. در کوی یکی از دانشجویانی که می‌شناختیم ما را راهنمایی کرد و ما به کمک او به طرف میدان مرکزی کوی رفتیم و مشاهده کردیم که آنجا خیلی شلوغ است. در آنجا جمعیت بسیار زیادی از دانشجویان جمع شده بودند و بسیار ناراحت بودند. صحبت‌های زیادی هم از سر «درد» ولی «داغ» و بی‌پروا شده بود! چند تن از دوستان ما و شخصیت‌ها و مسئولان نیز آنجا بودند.

آیا شما صحبت‌های مسئولان و کسانی را که در آنجا بودند شنیدید؟

- خیر، من سخنرانی شخص دیگری را نشنیدم، ولی مطرح می‌کردند که بعضی از مسئولان و دوستان دیگر برای آرام کردن بچه‌ها صحبت‌هایی ایراد کرده‌اند، ولی با عدم پذیرش یا اعتراض یا «هو» کردن دانشجویان مواجه شده‌اند. حتی وزیرکشور (آقای موسوی لاری)، خانم فائزه هاشمی و آقای ماشاءالله شمس‌الواعظین هم آمده بودند و صحبت کرده بودند. اما فضا، فضای پذیرش نبود!! از دوستان ما هم، آقای دکتر رضا طوسی و چندتن دیگر در جمع دانشجویان حضور داشتند.

آیا خود شما نیز صحبت کردید؟

- بله؛ اما گفته‌های خود را خوب به یاد ندارم، فقط مضمون آن را در خاطر دارم. وقتی من برای صحبت با دانشجویان رفتم، عده‌ای استقبال کردند، ولی تعداد زیادی به ما بدویبراه می‌گفتند و حتی علیه ما شعار می‌دادند. بیشترشان می‌گفتند: «سحابی سازش کرده و آمده تا ما را خاموش کند» و یا با رفتار و حالتی خاص از

آن روز هم با توجه به خطراتی که احساس می‌کردم، به دانشجویان گفتم که این حرف‌ها، «بیرون رفتن و به خیابان کشاندن اعتراضات چه آشوب‌ها و نتایج اسفباری می‌تواند داشته باشد» را از کسی که موی سپیدی دارد و تجربه‌ای اندوخته است، بشنوید.

آیا با اتفاقاتی که در آن چند روز بر دانشجویان گذشته بود، می‌شد از آنها انتظار داشت که ساکت بمانند و اعتراضی نکنند؟

- البته نمی‌توانستند ساکت باشند و حفظ آرامش در آن روزها و شرایط کار بسیار مشکل و سختی بود. من از آنها نمی‌خواستم که اعتراض نکنند؛ بلکه تأکید کردم که حق اعتراض دارند و حتی محورهای را برای معترض شدن به آنها پیشنهاد نمودم.

پیشنهاد شما به دانشجویان مشخصاً حول چه محورهایی بود؟

- اول این که تحصن و مقاومت‌هایی از این دست را (آرام و دور از هرگونه خشونت) در درون دانشگاه ادامه دهند.

دوم آن که افشا، پیگیری و مجازات حمله‌کنندگان را از مسئولان درخواست کنند.

سوم آن که استعفا یا برکناری فرمانده نیروی انتظامی تهران را خواستار شوند و این به آن جهت بود که شخص آقای لطفیان در مصاحبه‌ای که صبح آن روز (یکشنبه ۲۰ تیر) انجام داده بودند، رسماً آن کار را تأیید کرده و امری لازم دانسته بودند!

اینها محور صحبت‌های ما بود و بعد از آن هم در جمع‌های پراکنده‌ای که با دانشجویان در گوشه‌وکنار تشکیل می‌شد، دربارهٔ حوادث پیش آمده و این که «چه باید کرد؟» گفت‌وگو و بحث‌های زیادی داشتیم. از طرف روزنامه نشاط هم به ما مراجعه کردند و ما نیز اصل صحبت‌هایمان در کوی را با ایشان در میان گذاشتیم و آنها هم چاپ و منتشر نمودند.

روز بعد، هنگام غروب، وقتی در دفتر مجلهٔ ایران فردا بودم، از سوی دفتر تحکیم‌وحدت با ما تماس گرفتند و گفتند: «خوشبختانه صحبت‌های شما مؤثر بوده و دانشجویان به خیابان نرفته‌اند و قرار است به مقاومت و اعتراض در فاز دانشجویی ادامه داده شود.»

آیا این سخنان نشان‌دهندهٔ این نیست که در آشوب‌های خیابانی، در روزهای بعد و تخریب و آتش‌زدن‌ها، هیچ‌یک از دانشجویان دخالتی نداشته‌اند؟

- البته ممکن است عناصر دانشجویی هم در میان آنها بوده باشند، من نمی‌توانم قاطعانه بگویم که هیچ دانشجویی در درگیری‌ها نبوده --

-- بقیه در صفحه ۲۶

من می‌پرسیدند که چه کسی تو را مأمور کرده است؟ ولی من که می‌دانستم آنها بسیار رنجیده‌خاطر و ناراحت هستند، درصدد جواب‌دادن یا بحث و جدل با آنها برنیامدم. فقط می‌گفتم: «الآن می‌گویم چه کسی مرا مأمور کرده است؛ پنجاه‌سال تجربه‌ام مرا مأمور کرده، که به شما بگویم، از اینجا بیرون نروید!»

سپس به آنها گفتم که، تا به حال چند بار، در ۱۶ آذر ۱۳۳۲، اول بهمن ۱۳۴۰ و ۱۳ بهمن ۱۳۵۷ به دانشگاه حمله شده است. حتی به‌سوی دانشجویان تیراندازی شده و آنها را به خاک و خون کشیده‌اند. لیکن تا آنجا که من به خاطر می‌آورم، از لحاظ حجم کار و وسعت حمله، از نظر میزان نفرت و شدت کینهٔ به‌کار رفته، این حادثه با حوادث قبلی قابل مقایسه نیست! اما دانشجو باید با ابزار خودش اعتراض کند. ابزار دانشجو، درگیری و خشونت نیست. ابزار دانشجو، همان‌طور که شایستهٔ یک انسان فرهیخته، اهل فکر و اهل بحث و استدلال است، با ابزار کسانی که در خیابان‌ها حمله می‌کنند، نعره می‌زنند و تخریب می‌کنند، فرق می‌کند. ابزار آنها، زورشان است و شما نباید با ابزار خودشان با آنها مقابله کنید ابزار یک دانشجو عقلانیت، گفت‌وگو، بحث منطقی و دعوت است. حال اگر آنها باز هم جواب شما را با خشونت دادند، مقاومت کنید، اما در هر حال شما شروع‌کنندهٔ خشونت نباشید.

به چه دلیل شما از دانشجویان خواستید که از «کوی» خارج نشوند؟

- صحبت اصلی ما به دانشجویان همین مطلب بود؛ چون شنیده بودیم و اطلاعاتی به ما رسیده بود که قصد حملهٔ وسیع‌تری دارند. اگر تظاهرات به خیابان‌های «انقلاب» و «جمهوری» و پایین می‌رسید احتمال تیراندازی و خشونت بیشتر و... وجود داشت و من از پیامدهای این کار خیلی نگران بودم. این بود که از آنها خواستم و پافشاری کردم که به هیچ‌وجه از محوطهٔ کوی بیرون نروند.

حتی بعدها ما شنیدیم که پایگاه‌هایی در چند نقطه تشکیل داده‌اند که افرادی در آنها با قیافه‌های مبدل مجهز می‌شده‌اند؛ همچنین شنیده شده که افرادی با خشونت به تخریب و آتش‌زدن ماشین و اتوبوس‌ها و یا ضرب‌وشتم مردم می‌پرداختند. این نوع حرکات مخدوش و مبهم بود و مشخص بود که دانشجویان دست به این کارها نمی‌زدند. اما در نهایت نیز بر ما معلوم نشد که اینها، ضدانقلاب بودند، که از خارج از کشور آمده و برای ایجاد آشوب و بلوا پول گرفته بودند؟ یا آن که از گروه‌های فشار بودند؟! هنوز هم بر ما روشن نشده که چه کسانی به آن اعمال زشت دست می‌زدند؟

توفان تبریز

در هاشیه جنبش دانشجویی تبریز



ن. نوری زاده

گفته اند آنکه باد بکارد، توفان درو می کند. از اسلامی شدن دانشگاهها سالها می گذرد و والیان ولایت مطلقه فقیه چشم به دروازه های دانشگاهها دوخته اند تا که فارغ التحصیلان "مکتبی و مومن" که داغ دعا بر پیشانی دارند از چارچوب آن بیرون آیند. چه بودجه ها که صرف نکردند و چه سیاستها که بکار نبردند و چه سهمیه ها که مقرر نکردند تا بتوانند دانشگاه را اسلامی کنند اما به گفته کارگزاران نظام مستبد جمهوری اسلامی، همه این تلاشها "هباء منثور" شد و دانشگاهها در دام "لیبرالها" گرفتار آمد.

دانشجویان دانشگاه تبریز، این سمبلهای مقاومت علم و آگاهی، در ۲۰ تیر ۷۸، با گامهایی استوار و سینه هائی مالمال از عشق به آزادی، به جنبش درآمدند و در ترسیم فردائی بهتر، هیكل زشت فاشیسم "مذهبی" و استبداد عریان را در قیام یکروزه خود به لرزه درآوردند. خبر نبرد شش روزه دانشجویان تهران مثل باد همه جا پیچید و تبریز مهد دلاوران دوران را متاثر کرد. آنان که مترصد فرصتی بودند تا خشم خود را به نظام نشان دهند، عزم را جزم نمودند تا دادخواهی جنبش خونین تهران را بی پاسخ نگذارند و بر اساس وجدان عمومی جامعه دانشگاهی واکنش نشان دهند.

در روز ۲۰ تیر فضای حیاط دانشگاه تبریز ملتهب بود. دانشجویان از اخباری که بدست آورده بودند، به عمق فاجعه کوی دانشگاه تهران پی برده و به یکدیگر خیره شده بودند. این سؤال در ذهن یکایک آنان نقش بسته بود که چه باید کرد؟ و از کجا آغاز کنند؟ انجمن اسلامی، دفتر تحکیم وحدت و جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز که زمانی نهادهای مراقبت و سرکوب دانشجویان را بعهده داشتند، توانسته بودند که در طی این دو دهه ۲ تا ۳ درصد دانشجویان را آنهم دانشجویان سهمیه ای را به خود جذب کنند. اینان در سیر تحول و بهتر است بگوئیم تکامل خود، از جناح راست بریده و به اصطلاح به "جناح اصلاح طلب" روی کرده بودند. این نهادها چون مستقر در دانشگاه بودند و از یک سازماندهی نسبی برخوردار بودند، درصدد برآمدند که "بطور منطقی" به راهپیمایی مسالمت آمیز در داخل دانشگاه پردازند و با صدور قطعنامه، مراسم

خود را پایان دهند. به عبارت دیگر آنان می خواستند، یک واکنش دوم خردادی که می گوید: ولایت مطلقه فقیه آری، نهادهای وابسته به این ولایت آری و مردم سالاری دینی نیز آری، را از خود نشان دهند.

در حوالی ساعت ۱۱ صبح همان روز (۲۰ تیر) اعضاء و هواداران انجمن اسلامی و دفتر تحکیم که حدودا ۵۰-۴۵ نفر بودند، در تعرض آرام خود، روبروی سایت ریاست دانشگاه جمع شدند. گرد آمدن آنها، از چشمان نافذ اکثریت دانشجویان که متعلق به هیچ جناح حکومتی نبودند، پنهان نبود. این اکثریت عظیم دانشجویی به آنها نه پیوستند و در کناری اجتماع کردند. از طرفی دیگر نیروهای انتظامی بخصوص نیروهای ضد شورش، از همان دقایق اولیه صبح روبروی دانشگاه و کنار زرده ها صف آرائی کرده بودند و به نظر می رسید که منتظر فرمان شروع عملیات هستند. بالا گرفتن شعارهایی علیه استبداد و تجمع دانشجویان مستقل و غیر وابسته به جناحهای حکومتی، اعضاء انجمن اسلامی و دفتر تحکیم دریافتند، شعارهایی که داده می شود آن شعارهایی نیست که آنها در مورد آن قبلا به توافق رسیده بودند و احساس کردند که کنترل تظاهرات از دست آنها خارج شده است.

موج دانشجویان معترض با شعارهای مرگ بر استبداد، مرگ بر دیکتاتور بطرف درب غربی دانشگاه روان شد. نیروهای ضد شورش آخرین بازدید را از سلاحها و تجهیزات خود کردند، گوئی آنان انتظار بیرون آمدن را داشتند. موج معترض دانشجویان به طرف درب غربی که رسید، مشتهای گره کرده خود را به نیروهای ضد شورش نشان دادند و دوباره به طرف سایت بازگشتند. در این لحظه سرهنگ سابق با عده ای که دانشجو نبودند و بعدها معلوم گشت که نیروهای امنیتی سپاه هستند، سعی کردند که این موج معترض را دوباره بطرف خارج دانشگاه هدایت کنند. در این هنگام ناگهان بلندگوی انجمن اسلامی که بدست یکی از این اطلاعاتی ها افتاده بود، از دانشجویان خواست که بطرف درب اصلی بروند. دانشجویان با وجود اینکه شاهد این صحنه ها بودند و نام و نشان سرهنگ سپاهی و افرادش برایشان معلوم بود، بطرف درب اصلی هجوم آوردند. سناریوی جناح سرکوب این بود که "جناح سرهنگ" با کمک ماموران اطلاعاتی، دانشجویان را به هر طریق که شده است از محوطه درونی دانشگاه به بیرون کشاند و به کام اژدهای نیروهای ویژه بسپارند. این شگرد حکومتیهای فاشیست و مستبد است که مخالفین خود را این گونه تهییج می کند تا از این طریق نه تنها آنها را قتل و عام کند بلکه وجود آنان را به عنوان آشوبگر و مخل امنیت به مردم نمایش دهد.

گرفتند، بطوریکه در سالن ریاست برای آنها (دانشجویان) دالان مرگ ترتیب داده بودند و پیرانه‌های آنها را درآورده و چشمهایشان را بسته بودند. موتورسواران از داخل دانشگاه (دانشجویان) را به خارج حمل می کردند و آنها را در اتوبوسهایی می نشانند که از قبل آماده شده بود و از آنجا به بازداشتگاههای غیر معلومی می بردند و نیمه های شب تعداد کثیری از آنها (دانشجویان دختر) را بدون پیراهن در سطح شهر رها می کردند... و حتی بعد از دو سال ضارب دانشجویان و ضارب من که به اعتراف خودش حاضر بود دهها دانشجوی دختر و پسر بکشد و من را نیز به حد کشت زده بود، بازداشت نشود و آزاد در شهر بگردد. (خبرگزاری دانشجویان، ایستاد دوم مرداد ۸۰)

سرکوب وحشیانه دانشگاه تبریز چندین کشته بر جای نهاد که فقط نام یکی از آنها اعلام شد، حدود ۴۲۰ تن مجروح به جای گذاشت و صدها دانشجو بازداشت شدند و بعدها آنها به جرم اقدام علیه امنیت کشور بر طبق ماده ۴۹۸ قانون مجازات اسلامی به ۸ سال زندان محکوم گشتند و در مقابل به گفته رئیس دانشگاه تبریز مهاجمین "تا به حال یک روز هم زندانی نشده اند".

و بدین سان حماسه ای بر حماسه های شهر ستارخان، تبریز اضافه گردید و شعله های سرکوب جنبش دانشجویی دانشگاه تبریز به آتش زیر خاکستر تبدیل گشت تا در هنگامه نبرد نهائی مردم و رژیم دگر بار شعله کشد و حماسه آفرینند.

بقیه از صفحه ۲۴

است؛ ولی اگر دانشجویی نیز در آشوبها باشد، حتماً اشخاصی بوده‌اند که از جای دیگر تحریک شده‌اند. اما از دفتر تحکیم وحدت، انجمن‌های اسلامی و اشخاصی که ما می‌شناختیم، نبوده‌اند. البته دوستانی که هر شب در نزدیکی دانشگاه حاضر می‌شدند از شعارهای تند و داغی که عده‌ای از دانشجویان؛ حتی علیه مسئولان مطرح می‌کردند خبر می‌دادند، ولی هیچ‌یک از این دانشجویان دست به تخریب و آشوب و حرکتی از این دست نزدند.

آیا در واقعه ۱۸ تیر کسی هم کشته شد؟

- بله، در روز سوم حادثه باخبر شدیم یکی از دوستان خوب ما که شهرستانی نیز بود و در کوی دانشگاه حضور داشت، ناپدید شده است. این شخص «عزت ابراهیم‌نژاد» بود که بعدها مطلع شدیم، به طرز فجیعی به قتل رسیده است.

از طرف دیگر و از دیدگاه دانشجویان مستقل، خودجوشانه، تصمیم گرفته شد اینک که نیروهای خصم و عمله های استبداد "هل من ناصر ینصرنی" می طلبند، آنان دو راه در پیش روی دارند، یا تن به نبرد بدهند و یا از صحنه بگریزند. آنها راه اول را انتخاب کردند به امید اینکه بتوانند حمایت مردم که نیرویی بالقوه برای جنبش محسوب می شود را به طرف خود جلب کنند. بدیهی است که این شیوه شگرد جنبشهای مردمی غیر سازماندهی شده است که در لحظات تنگ و گرفتار آمدن در دام دشمن از مردم کمک می طلبند. تجربه نشان داده است که بسیاری از این جنبشها با کمک مردم بر نیروهای پلیس و سرکوب غالب امده اند. اما اینبار متأسفانه، هم جنبش دانشجویی تهران و هم جنبش دانشجویی تبریز توسط نیروهای انتظامی و ویژه رژیم و به کمک جناح دوم خرداد سرکوب شدند.

شاهد این مدعا اینستکه در هر دو جنبش، هنگامیکه دانشجویان مردم در رویارویی خود با رژیم قرار گرفتند و "خطوط قرمز" مورد اتفاق هر دو جناح را زیر پا گذاشتند، رهبری تمامیت طلب یعنی سید علی خامنه ای قرار گرفت و با هم جنبش را "آشوب" و دانشجو را "آشوبگر" نام نهادند.

بدیهی است که هماهنگی این دو جناح در سرکوب جنبش درس و تجربه ای بزرگ برای آینده جنبش مردمی محسوب خواهد شد.

... وقتی دانشجویان به چهارراه "آبرسان" که در ۱۰۰ متری ضلع غربی دانشگاه است، رسیدند از مقر بسیج که روبروی دانشگاه است مورد حمله قرار گرفتند. نیروهای لباس شخصی ابتدا با سنگ به دانشجویان حمله ور شدند و سپس با شلیک تیرهای هوایی فضا را متشنج کردند. در این میان نیروهای انتظامی موقع را مناسب دیدند و وارد عمل شدند. آنها به جای اینکه حائل مابین دانشجویان و نیروهای فشار و لباس شخصیها شوند با دانشجویان درگیر شدند. در این لحظه همان امیدی که دانشجویان را متقاعد کرده بود که در مقابل سناریو سازماندهی شده حاکمیت بایستند یعنی مردم به کمک آنها توانستند بسیج را نیز محاصره کنند. میرفت که ستاد لباس شخصیها خلع سلاح شود که ناگهان حدود ۳۰۰ نفر به رهبری همان سرهنگ سپاه از بیمارستان امام خمینی که چسبیده به دانشگاه است خارج شدند و به مردم و دانشجویان یورش بردند. آنها با سلاحهای کمری و از ناحیه یک متری پای دانشجویان را نشان می گرفتند و آن عده از نیروهای امنیتی که سلاح نداشتند با پنجه بکس و چاقو به جان دانشجویان افتادند. دکتر پورفیض رئیس دانشگاه تبریز در این مورد می گوید که "متأسفانه دانشجویان در روز حادثه به حد کشت تحت لطمات فیزیکی و روحی قرار

شانزده آذر

به یار حماسه مقاومت دانشگاه

و سه قطره خون یاران دانشجو



سید محمود طالقانی مصطفی چمران

اشاره: ۱۶ آذر ۱۳۳۲ قلب تپنده جنبش دانشجویی و نقطه عطفی بود که سنگینی بار مبارزات نهضت ملی را از دوش بازاریان کاست و بر دوش دانشجویان و دانشگاهیان گذارد. سه قطره خونی که در آن روز در دانشکده فنی دانشگاه تهران ریخته شد، نهال نوپای مبارزات دانشجویان ایران را آبیاری کرد و در کالبد جنبش دانشجویی ایران روحی تازه دمید.

این نوشتار گزارش جامع و دقیقی از آن واقعه می باشد که توسط دکتر مصطفی چمران و با همکاری دکتر ابراهیم یزدی در سال ۱۳۴۱ تنظیم گردیده است. از آنجا که دکتر چمران در این گزارش به توصیف دقیقی بخشی مهم از تاریخ معاصر ایران می پردازد، بر آن شدیم تا قسمت هایی عمده از آن را جهت آگاهی خوانندگان و به خصوص جوانان و دانشجویان در نشریه پیک منتشر نماییم.

xxx

قربانیان "۱۶ آذر" با نثار خون پاک خود پیوند دانشگاه و نهضت ملی ایران را استوارتر ساختند.

از آن روز - یعنی شانزده آذر ۱۳۳۲ - نه سال می گذرد [تاریخ نگارش گزارش سال ۱۳۴۱ است] ولی وقایع آن روز چنان در نظرم مجسم است که گویی همه را به چشم می بینم - صدای رگبار مسلسل در گوشم طنین می اندازد - سکوت موحش بعد از رگبار بدنم را می لرزاند - آه بلند و ناله جانگداز مجروحین را در میان این سکوت دردناک می شنوم - دانشکده فنی خون آلود را در آن روز و روزهای بعد به رأی العین می بینم.

آن روز ساکت ترین روزها بود و چون شواهد و آثار، احتمال وقوع حادثه ای را نشان می داد، دانشجویان بی اندازه آرام و هوشیار بودند که به هیچ وجه بهانه ای به دست کودتاچیان حادثه ساز ندهند. پس چرا و چگونه دانشگاه گلوله باران شد؟ و چطور سه نفر از بهترین دوستان ما، بزرگ نیا، قندچی و رضوی به شهادت

رسیدند؟... [دکتر چمران در ادامه مطلب به بررسی شرایط آن زمان و حوادث پی در پی آن روزها می پردازد].

دانشگاه سنگر تسخیرناپذیر

... در تاریخ ۲۴ آبان اعلام شده بود که نیکسون معاون رئیس جمهور آمریکا از طرف آیزنهاور به ایران می آید. نیکسون به ایران می آمد تا نتایج پیروزی سیاسی امیدبخشی که در ایران نصیب قوای طرفدار تثبیت اوضاع و قوای آزادی شده است (نقل از نطق آیزنهاور در کنگره آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد) را ببیند.

دانشجویان مبارز دانشگاه نیز تصمیم گرفتند که هنگام ورود نیکسون - ضمن دموستراسیون [تظاهرات] عظیمی - نفرت و انزجار خود را به دستگاه کودتا و طرفداری خود را از دکتر مصدق نشان دهند. تظاهرات علیه افتتاح مجدد سفارت و اظهار تفر به دادگاه "حکیم فرموده" همه جا به چشم می خورد و وقوع تظاهرات هنگام ورود نیکسون حتمی می نمود. ولی این تظاهرات برای دولتیان خیلی گران تمام می شد زیرا تاروپود وجود آنها بستگی به کمک سرشار آمریکا داشت این بود که دستگاه برای خفه کردن مردم و جلوگیری از تظاهرات از ارتکاب هیچ جنایتی ابا نداشت. روز ۱۵ آذر یکی از دربانان دانشگاه شنیده بود که تلفنی به یکی از افسران گارد دانشگاه دستور می رسد که "باید دانشجویی را شقه کرد و جلوی در بزرگ دانشگاه آویخت که عبرت همه شود و هنگام ورود نیکسون صداها خفه گردد و جنبنده ای نجنبند..." دولت بغض و کینه شدیدی به دانشگاه داشت، زیرا دانشجویان پرچمدار مبارزات ملی بوده با فعالیت مداوم و مؤثر خود هیئت حاکمه را به خطر نسبی و سقوط تهدید می کردند. دولت با خراب کردن سقف بازار و غارت اموال رهبران آن، بازاریان را کم و بیش مجبور به سکوت کرد، ولی دانشگاه همچنان خاری در چشم دستگاه می خلید و دست از مبارزه بر نمی داشت و دستگاه همچون درنده خونخواری به کمین نشسته دندان تیز کرده بود که از دانشجویان مبارز دانشگاه انتقام بگیرد. انتقامی که عبرت همگان گردد.

یورش به دانشگاه

این بود که به خاطر انتقام از دانشجویان و بهانه تظاهرات علیه تجدید رابطه با انگلستان و برای جلوگیری از تظاهرات در مقابل نیکسون جنایت بزرگ هیئت حاکمه ایران در صبح روز دوشنبه شانزده آذرماه ۱۳۴۲ در صحن مقدس دانشگاه به وقوع پیوست. صبح شانزده آذر هنگام ورود به دانشگاه دانشجویان متوجه تجهیزات فوق العاده سربازان و اوضاع غیرعادی اطراف دانشگاه شده وقوع حادثه ای را پیش بینی می کردند. نقشه پلید هیئت حاکمه بر همه واضح بود و دانشجویان حتی الامکان سعی می کردند که

به هیچ وجه بهانه‌ای به دست بهانه‌جویان ندهند، از این رو دانشجویان با کمال خونسردی و احتیاط به کلاس‌ها رفتند و سربازان به راهنمایی عده‌ای کارآگاه به راه افتادند. ساعت اول بدون حادثه مهمی گذشت و چون بهانه‌ای به دست آنان نیامد به داخل دانشکده‌ها هجوم آوردند، از پزشکی داروسازی، حقوق و علوم عده زیادی را دستگیر کردند. بین دستگیرشدگان چند استاد نیز دیده می‌شد که به جای دانشجو مورد حمله قرار گرفته و پس از مضروب شدن به داخل کامیون کشیده شدند. همچنین بین زنگ اول و دوم هنگام تفریح سربازان به محوطه دانشکده فنی آمده چند نفری را به عناوین مختلف و بهانه‌های مجعول و مسخره گرفته، زدند و بردند. در تمام این جریانات دانشجویان سکوت و خونسردی خود را حفظ کرده با موقع‌شناسی واقع‌بینانه‌ای از دادن هرگونه بهانه‌ای خودداری می‌کردند. ولی زدن و گرفتن دانشجویان اشتهای خونخوار دستگاه را اقیان نمی‌کرد. آنها نقشه کشتن و "شقه کردن" دانشجویان را کشیده بودند و این دستور از مقامات بالاتری به آنها داده شده بود. سرکردگان اجرای این دستور و کشتار ناجوانمردانه عده‌ای از گروه‌بانان و سربازان "دسته‌جانباژ" بودند که اختصاصاً برای اجرای آن مأموریت و استثنائاً آن روز به دانشگاه اعزام شده بودند. این سربازان که به مسلسل‌های سبک مجهز بودند، بیشتر به جلاخان قدیم شباهت داشتند. کشتار و حمله‌های اصلی توسط این سربازان انجام گرفت و سربازان عادی فقط دنباله‌رو و محافظ سربازان دسته "جانباژ" بودند.

جانباژان

حدود ساعت ۱۰ صبح موقعی که دانشجویان در کلاس‌ها بودند، چندین نفر از سربازان دسته "جانباژ" به معیت عده زیادی سرباز معمولی رهسپار دانشکده فنی شدند. ما در کلاس دوم دانشکده فنی که در حدود ۱۶۰ دانشجو داشت، مشغول درس بودیم. آقای مهندس شمس استاد نقشه‌برداری تدریس می‌کرد. صدای چکمه سربازان از راهرو پشت در به گوش می‌رسید. اضطراب و ناراحتی بر همه مستولی شده بود و کسی به درس توجه نمی‌کرد. در این هنگام پیشخدمت دانشکده مخفیانه وارد کلاس شده به دانشجویان گفت: "بسیار مواظب باشید، چون سربازان می‌خواهند به کلاس حمله کنند. اگر اعلامیه یا روزنامه‌ای دارید از خود دور کنید (آن روز "راه مصدق" و اعلامیه‌های نهضت مقاومت ملی به وفور در دانشگاه پخش می‌شد) مهندس خلیلی به شدت عصبانی است و تلاش می‌کند که از ورود سربازان به کلاس جلوگیری کند، ولی معلوم نیست که قادر به این کار باشد." و از کلاس خارج شد. در خلال این احوال مهندس خلیلی و دکترعابدی رئیس و معاون دانشکده

فنی با تمام قوا می‌کوشیدند که از ورود سربازان به کلاس جلوگیری کنند، ولی سربازان نه تنها به حرف آنها اهمیتی ندادند، بلکه آنها را تهدید به مرگ کردند، لذا مهندس خلیلی به رئیس دانشگاه (دکتر سیاسی)، رئیس گارد دانشگاه و بالاخره مقامات "عالیه" متوسل شد. آنها نیز به علت این که این سربازان از دسته جانباژ هستند و برای مأموریت به خصوص از طرف "از ما بهتران" آمده‌اند، قادر به هیچ اقدام مثبتی نشدند. وخامت اوضاع به حد اعلا رسیده بود. شلوغی بیرون کلاس و صدای شدید چکمه‌های سربازان از نزدیک شدن حادثه‌ای حکایت می‌کرد... تا بالاخره در کلاس به شدت به هم خورد و پنج سرباز جانباژ با مسلسل سبک وارد کلاس شدند. یکی از آنها لوله مسلسل را به طرف شاگردان عقب کلاس گرفته آماده تیراندازی شد. دیگری به همین نحو مأمور قسمت جلوی کلاس گردید، سرباز دیگری پیشخدمت دانشکده را به داخل کلاس می‌کشید؛ سرخی و کبودی صورت و بدن او از ضرب و شکنجه سربازان حکایت می‌کرد. در این هنگام استاد کلاس آقای مهندس شمس به منظور جلوگیری از دخول سربازان به کلاس پیش آمد و گفت: "کلاس مقدس است و من به شما اجازه دخول نمی‌دهم." در این هنگام سرباز دیگری مسلسل خود را به سینه او نزدیک کرده او را به طرف دیگر کلاس راند. مهندس شمس گفت: "فرمانده شما کیست؟ بدون وجود افسر فرمانده به چه حقی وارد کلاس می‌شوید؟" سربازی که او را به عقب می‌راند به گروه‌بانی که وسط کلاس ایستاده بود اشاره کرد و گفت: "او فرمانده ماست." مسلسل خود را بر سینه استاد گذاشته با تهدید به مرگ او را مجبور به سکوت کرد. گروه‌بان فرمانده لوله مسلسل را به سینه پیشخدمت کلاس گذاشته و گفت: "کی به ما خندید؟ زود بگو وگرنه تو را می‌کشم." او مدعی بود که عده‌ای از دانشجویان به آنها خندیده‌اند!!! و به همین علت می‌خواست انتقام بگیرد. پیشخدمت به خدا و پیغمبر قسم می‌خورد که روحم خیر ندارد. می‌گفت: "من بیرون بودم، آخر چطور بفهمم چه کسی به شما خندید؟" ولی بهانه گروه‌بان به بهانه گرگ خونخواری شبیه بود که از میش مظلومی که در پایین نهر آب می‌خورد ایراد می‌گرفت که چرا آب را گل‌آلوده کرده است - سخنان پیشخدمت بیچاره نیز کوچک‌ترین اثری نداشت - گروه‌بان سنگدل عصبانی شده بود و به شدت فریاد می‌زد و لوله مسلسل را به قلب او فشار می‌داد و بالاخره گفت "تا سه می‌شمارم و اگر کسی را نشان ندهی آتشش می‌کنم." کلاس ساکت بود، فقط صدای چکمه، فریاد گروه‌بان و ضجه پیشخدمت بلند بود. دانشجویان در بهت و حیرت فرورفته بودند و این منظره بیشتر به خواب و خیال می‌نمود.

آتش به بیرون پراکنده شدند. رئیس و معاون دانشکده فنی که با تمام کوشش و فداکاری خود قادر به جلوگیری از ورود سربازان نشده و ناظر این همه وحشیگری و هتک حرمت کلاس و استاد شده بودند به ناچار اعلام اعتصاب کردند و گفتند: "تا هنگامی که دست نظامیان از دانشگاه کوتاه نشود دانشکده فنی به اعتصاب خود ادامه خواهد داد." و چون احتمال وقوع حوادث وخیم تری می‌رفت، لذا برای حفظ جان دانشجویان، دانشکده را تعطیل کردند و به آنها دستور دادند به خانه‌های خود بروند و تا اطلاع ثانوی در خانه بمانند.

حمله به دانشکده فنی

دانشجویان نیز به پیروی از تصمیم اولیای دانشکده، محوطه دانشکده را ترک می‌کردند، ولی هنوز نیمی از دانشجویان در حال خروج بودند که ناگاه سربازان جانباز به همراهی عده زیادی سرباز عادی به دانشکده فنی



حمله کردند. چند کارآگاه بدنام شناخته شده و افسر سیه‌دل در گوشه و کنار دیده می‌شدند و شکی نبود که درصدد توطئه و در انتظار نتیجه وحشتناک توطئه هستند.

عده‌ای از سربازان، دانشکده فنی را به کلی محاصره کرده بودند تا کسی از میدان نگریزد. آنگاه دسته‌ای از سربازان با سرنیزه به همراهی سربازان دسته جانباز از در بزرگ دانشکده وارد شدند و دانشجویان را - که در حال خروج و یا در جلوی کتابخانه و کریدور جنوبی دانشکده بودند - هدف قرار دادند. دانشجویان مات و مبهوت به این صحنه تأثر آور می‌نگریستند. سربازان قدم‌به‌قدم با سرنیزه‌های کشیده به سمت دانشجویان نزدیک می‌شدند. بین ما و آنها چندقدم بیشتر فاصله نبود. سربازان دسته جانباز که درصاف اول قرار داشتند، چون درندگان خونخواری از این که طعمه را به دام انداخته‌اند سرمست پیروزی بودند، خون در چشمانشان موج می‌زد، نفس‌ها در سینه‌ها حبس شده بود، فقط صدای چکمه سربازان به گوش می‌رسید. آنها قدم‌به‌قدم نزدیک تر می‌شدند، ولی هنوز کسی تکان نمی‌خورد. سکوتی موحش همه را فرا گرفته بود. این سکوت پیش از حادثه چقدر دردناک و غم‌انگیز بود. خدایا باز دیگر چه شده، اینها از جان ما چه می‌خواهند؟ با سرنیزه کشیده در حال حمله هستند آخر این درندگان خونخوار را چه کسی به جان مردم می‌اندازد؟! آخر زجر و شکنجه تا چه اندازه؟ ظلم و فساد تا چقدر؟ آخر اینها این بار دیگر چه بهانه‌ای دارند؟...

وحشت همه را فرا گرفته بود که قرعه فال به نام چه کسی زده خواهد شد. شکی نبود که این بهانه مسخره برای تحریک دانشجویان و آن‌گاه اقدام به یک حمله سبعانه عمومی پیش‌بینی شده و مسلم بود که کوچک‌ترین جنبش یا مقاومت از طرف دانشجویان باعث مرگ حتمی اکثریت کلاس می‌شد.

زنگی مست

گروه‌بان، شماره‌های او ۲ را اعلام کرد و انگشت خود را به ماشه مسلسل می‌فشارد که در آخرین لحظه پیشخدمت بیچاره از روی لاعلاجی دست خود را به یک طرف کلاس تکان داد. اشاره مبهم او شامل ۵۰ دانشجو می‌شد و خدا عالم است که این سربازان لاشخور چگونه می‌توانستند گناهی به گردن کسی بگذارند! سربازان همچون گرگان گرسنه به شاگردان آن طرف کلاس نزدیک شدند و پس از لحظه‌ای مکث و جست‌وجو، یقه دانشجویی را از پشت میز سه ردیف دورتر گرفته از روی میزها کشان‌کشان به وسط کلاس کشیدند و با قنداق مسلسل و لگد از کلاس بیرون انداختند و سربازان خارج که چون گرگان گرسنه دیگری به انتظار ایستاده بودند، به جان طعمه افتادند. دانشجویان از مشاهده این عمل وقیح و وحشیانه قلبشان جریحه‌دار شده با عصبانیت و ناراحتی به آرامش اجباری خود ادامه می‌دادند.

گروه‌بان فرمانده! دوباره به سراغ پیشخدمت رفت و لوله مسلسل را روی سینه او گذاشت و گفت "دیگر که بود" و به همان ترتیب اول سربازان دانشجویی بی‌گناه دیگری را از وسط دانشجویان گرفته کشان‌کشان به میان کلاس کشید. پس از کتک مفصل با لگد از کلاس بیرون انداختند. گروه‌بان سه‌باره به سراغ پیشخدمت رفت، ولی او دیگر چیزی نگفت، لذا آنها پس از تکمیل وحشیگری خود در این کلاس برای شکارهای بیشتری بیرون رفتند.

لحظه‌ای پس از خروج سربازان، کلاس از شدت جوش و خروش دانشجویان چون بمب منفجر شد. سینه‌های پرسوزی که تحت فشار و وحشت خفه شده بود و قلب‌های پرگدازی که در اثر حیرت و اضطراب از طیش افتاده بود یکباره چون آتشفشانی شروع به فوران کرد... دانشجویی از عقب کلاس روی میز پرید و کتاب خود را بر زمین زد. درحالی که بغض گلویش را گرفته و گریه می‌کرد می‌گفت: "این چه درسی است؟ این چه کلاسی است؟ این چه زندگی است؟" و رهسپار خارج شد. دانشجویان با صورت‌های برافروخته و عصبانی به هیئت حاکمه ستمگر و عمال سیه‌دل آن لعنت و نفرین می‌کردند. همه‌همه و غوغا به‌شدت رسیده بود. مهندس شمس سعی می‌کرد که از خروج دانشجویان از کلاس جلوگیری کند، ولی موفق نمی‌شد و دانشجویان چون جرقه‌های

ولی هیئت حاکمه در تصمیم به کشت و کشتار آن روز خود آنقدر مصر بود که رفتار دانشجویان نمی‌توانست کوچک‌ترین تغییری در دستگاه و نقشه پلیدشان به‌وجود بیاورد. اینجا بود که دانشجویان دیگر سکوت را جایز ندیدند. اکنون که کشته می‌شوند، دیگر چرا حرف خود را نزنند؟

“یا مرگ یا مصدق” - “مرگ بر شاه”

چرا بغض و کینه خود را خالی نکنند؟ چرا در آخرین مرحله زندگی مقدس‌ترین نامی را که پرچم مبارزات آنهاست یاد



نکنند؟ این بود که بغض و کینه آنان ترکیب سوز و گداز درونشان همراه با “یا مرگ یا مصدق” از سینه پردردشان خارج شد. حتی سه‌نفری که به‌شدت مجروح شده بر زمین افتاده بودند، درحال ناله و درد، زبان به سخن گشوده با “زنده‌باد مصدق و مرگ بر شاه” وفاداری خود را به نهضت و تنفر خود را از دشمنان ملت و مسببین کودتا ابراز داشتند. بزرگ‌نیا به ضرب سه گلوله از پای درآمد. شریعت رضوی که ابتدا هدف سرنیزه قرار گرفته، به سختی مجروح شده بود، بر زمین می‌خزید و ناله می‌کرد، دوباره هدف گلوله قرار گرفت. قندچی حتی یک قدم هم به عقب برنداشته و درجای اولیه خود ایستاده بود و از گلوله‌باران اول مصون مانده یکی از جانباختگان “دسته جانباز” با رگبار مسلسل سینه او را شکافت و او را شهید کرد. در این میان چند نفر از دانشجویان دانشکده افسری که دانشجوی دانشکده فنی نیز بودند، دوستان دانشجوی خود را هدایت کرده، دستور دادند به زمین بخوابند و بدین ترتیب عده زیادی از مرگ حتمی نجات یافتند. دسته‌ای در آبخوری و عده زیادی در کتابخانه پنهان شدند و افراد متعددی در پشت ستون‌های سنگی دانشکده خود را از گلوله حفظ کردند. عده‌ای نیز به کارگاه‌های دانشکده فنی پناه برده، لباس کارگری به تن کرده از معرکه جان به سلامت بردند. رگبار گلوله همچنان برای دقیقه‌های طولانی و مرگبار ادامه داشت. من به اتفاق عده زیادی از دانشجویان از کریدور جنوبی دانشکده رهسپار در جنوبی شدیم، ولی ناگاه در انتهای کریدور به یک دسته سرباز برخورد کردیم که تفنگ‌ها را به‌سوی ما نشانه‌گیری کرده، دستور ایست می‌دادند، ولی چون در آن بحبوحه ایستادن میسر نبود، آنها نیز شروع به تیراندازی کردند. بنابراین ما در میان دو دسته سرباز محصور شده بودیم که از دو طرف ما را هدف گلوله قرار داده بودند و نه راه رفتن و جای بازگشتن. دسته‌ای روی زمین خوابیدند و دسته‌ای

اینجا افکار مشوشی بود که از مغز هر دانشجویی می‌گذشت و دل شوریده او را جریحه‌دارتر می‌کرد... ولی آنها دیگر این‌بار منتظر بهانه‌ای نیستند. آنها با گرفتن و زدن و دربند کردن دانشجویان قانع نمی‌شوند. آنها درصدد کشتن هستند. کسی که این سربازان متعصب مسخ‌شده را فرستاده، فرمان قتل دانشجویان را صادر کرده است. مرگ را می‌بیتیم که این قدر نزدیک شده و پنجه به‌سوی ما دراز کرده، الآن یا لحظه‌ای بعد این گلوله‌ها سینه ما را سوراخ خواهند کرد. این سرنیزه‌ها بدن ما را خواهند شکافت، صبر و سکوت دیگر فایده‌ای ندارد. دانشجویان درحالی که درد و رنج قلبشان را می‌فشرد و آثار غم و ناراحتی از چهره‌هایشان هویدا بود، شروع به عقب‌نشینی کردند. سربازان به سرعت خود افزودند.

دست‌نظامیان از دانشگاه کوتاه

اکثر دانشجویان به‌ناچار پا به فرار گذاردند تا از درهای جنوبی و غربی دانشکده خارج شوند. در این میان،



بغض یکی از دانشجویان ترکیب و او که مرگ را به چشم می‌دید و خود را کشته می‌دانست، دیگر نتوانست این همه فشار درونی را تحمل کند و آتش از سینه پرسوز و گدازش به شکل شعاری کوتاه بیرون ریخت. “دست‌نظامیان از دانشگاه کوتاه” هنوز صدای او خاموش نشده بود که رگبار گلوله باریدن گرفت و چون دانشجویان فرصت فرار نداشتند، به‌کلی غافلگیر شدند و در همان لحظه اول عده زیادی هدف گلوله قرار گرفتند. لحظات موحشی بود. دانشجویان یکی پس از دیگری به زمین می‌افتادند. به‌خصوص که بین محوطه مرکزی دانشکده فنی و قسمت‌های جنوبی سه‌پله وجود داشت و هنگام عقب‌نشینی عده زیادی از دانشجویان روی این پله‌ها افتاده و نتوانستند خود را نجات دهند. نکته‌ای را که هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم و از ایمان و فداکاری دانشجویان حکایت می‌کند، فریاد “یا مرگ یا مصدق” زیر رگبار گلوله است. هنگامی که تیراندازی شروع شد، کاسه صبر و تحمل دانشجویان شکست و جوش و خروش درونشان در شعار کوتاه “یا مرگ یا مصدق” به آسمان بلند شد. تیراندازی و کشت و کشتار آخرین مرحله‌ای که دستگاه جنایت‌پیشه کودتا می‌توانست مرتکب شود و دانشجویان برای جلوگیری از این حادثه وحشتناک این همه صبر و تحمل کرده بودند و تا این اندازه دندان روی جگر گذاشته و این همه اهانت به کلاس و استاد و شکنجه دوستان خود را مشاهده کرده، گرفتاری این همه دانشجو را دیده، باز هم سکوت و آرامش را حفظ نموده بودند که بهانه‌ای به‌دست عمال بی‌شرم دستگاه ندهند

بیرون بروم." دیگری می گفت: "صبر تا کی، باید بیرون برویم و انتقام کشته شدگان را بگیریم." ولی عده‌ای دیگر با زحمات زیاد مشغول آرام کردن دوستان خود بودند، چون خروج از خفاگاه در آن شرایط باعث کشته شدن بی نتیجه آنها می شد. اولیای دانشکده، مستخدمین و چند نفری از دانشکده پزشکی می خواستند مجروحین را به پزشکی برده معالجه کنند، ولی سربازان با تهدید به مرگ مانع این کار شدند. بدن مجروحین در حدود دوساعت در وسط دانشکده افتاده بود و خون جاری بود تا بالاخره جان سپردند.

اجساد خون آلود شهیدان و آن همه ناله‌های پر شورشان نه تنها در دل سنگ این جلاان اثری نکرد، بلکه با مسرت و پیروزی به دستگیری باقیمانده دانشجویان پرداختند. هر که را یافتند گرفتند و آنگاه آنها را با قنداق تفنگ زده با دست‌های بالا به صف کرده روانه زندان کردند و خبر پیروزی خود را برای یزید زمان بردند تا انعام و پاداش خود را دریافت دارند. در این واقعه مستخدمین و کارگران دانشکده فنی بی اندازه به دانشجویان کمک کردند.

ما همچنان در خفاگاه خود بیش از دوساعت ماندیم تا بالاخره با لباس مبدل کارگری از دانشکده خارج شده به کارگاه رفتیم و در آنجا ابزار به دست گرفته مشغول کار شدیم تا سربازان ما را کارگر تصور کنند. آنگاه دور از چشم سربازان از پشت خارج شده، دوستان مجروح خود را به بیمارستان بردیم. مهندس شمس را نیز بازداشت کرده و دکتر عابدی معاون دانشکده را به جنوب تبعید کردند.

بدین ترتیب سه نفر از دوستان ما بزرگ‌نیا، قندچی و شریعت‌رضوی شهید و بیست و هفت نفر دستگیر و عده زیادی مجروح شدند. هنگام تیراندازی بعضی از رادیاتورهای شفاژ در اثر گلوله سوراخ شد و آب گرم با خون شهدا و مجروحین در آمیخت و سراسر محوطه مرکزی دانشکده فنی را پوشانید، به طوری که حتی پس از ماه‌ها از در و دیوار دانشکده فنی بوی خون می آمد. مأمورین انتظامی پس از این عمل جنایتکارانه و ناجوانمردانه از انعکاس خشم و غضب مردم به هراس افتاده برای پوشاندن آثار جرم خود، خون‌ها را پاک کردند، ولی ماه‌ها اثر خون در گوشه و کنار دیده می شد و سال‌ها جای گلوله‌ها بر در و دیوار دانشکده فنی نمایان بود تا زمین می گردد و تاریخ وجود دارد ننگ و رسوایی بر کودتاچیان خواهد بود.

در این حمله ناجوانمردانه سربازان "جانباز" به دانشجویان تیراندازی کردند و سربازان دیگر به هوا شلیک نمودند و به احتمال قوی قاتل شهدا و مسئول جراحات مجروحین همان جلاان "دسته جانباز" بودند. این واقعه دردناک حتی اکثر سربازان را متقلب کرد،

دیگر به اتاق‌های اطراف کریدور و پشت در کلاس‌ها و دستشویی پناه بردند. در یک طرف کریدور پله‌هایی وجود داشت که به زیرزمین می رفت و آزمایشگاه مقاومت مصالح در آنجا بود. عده زیادی از دانشجویان که از دو طرف تحت فشار و حمله قرار گرفته بودند، به ناچار به این آزمایشگاه پناه بردند.

فشار و اضطراب به حدی بود که اغلب دانشجویان از روی پله‌ها غلتیده به پایین پرت می شدند و چون درهای آزمایشگاه بسته بود و کسی نمی توانست داخل شود پس از لحظه‌ای، انبوهی از دانشجویان در پایین پله‌ها تشکیل شد و عده‌ای زیر فشار له شدند. بالاخره فشار دانشجویان شیشه‌ها را شکست و دانشجویان یکی پس از دیگری از میان شیشه شکسته‌های در وارد آزمایشگاه شدند.

سه قطره خون

من نیز همراه این عده وارد آزمایشگاه شدم. خون مجروحین آنقدر زیاد بود که پایین پله‌ها گلگون شده بود. بین دوستان ما، شیشه



پای یکی را شکافت. دیگری پایش هدف گلوله قرار گرفته و سوراخ شده بود. گلوله از یک طرف پا وارد شده و از طرف دیگر خارج شده بود. دانشجویان و مستخدمین آزمایشگاه مشغول بستن زخم‌های دانشجویان مجروح بودند. از حدود سی نفری که به آزمایشگاه مقاومت مصالح پناه بردند، به استثنای دویاسه نفر همه مجروح شده بودند. دانشکده کاملاً محاصره شده بود و کسی نمی توانست خارج شود. حتی هنگام تیراندازی داخل دانشکده سربازان خارج نیز شروع به تیراندازی کردند و مقداری از سنگ‌ها و شیشه‌های جلوی دانشکده فنی را شکستند. پس از ختم گلوله باران دقیقه‌ای سکوت دانشکده را فراگرفت. اضطراب و نگرانی شدیدی بر همه مستولی شده بود. سربازان با سرنیزه اطراف دانشکده پاس می دادند و سایه آنها روی پنجره‌ها و روی پرده‌ها چون هیولای ظلم و بیدادگری به چشم می خورد. ناگهان در میان سکوت، آه بلندی به گوش رسید که مانند دشنه در قلب ما فرورفت و از چشم بیشتر دانشجویان اشک جاری شد. ناله‌های بلند سوزناک به ما فهماند که عده‌ای مجروح شده‌اند و در همان‌جا افتاده‌اند. غلغله و آشوبی به پا شد. دسته‌ای می خواستند به کمک دوستان مجروح خود بروند یا آنها را نجات دهند یا خود نیز کشته شوند. این دانشجویان آنقدر خشمناک و انقلابی شده بودند که کنترل آنها به کلی از دست رفته بود. یکی فریاد می زد: "من از این زندگی خسته شده‌ام، می خواهم کشته شوم، می خواهم به دوستان دیگرم بپیوندم، بگذارید

مخاطراتی که متوجه ایران بود تخفیف یافته است، معذالک ابرهایی که ایران را تهدید می‌کرد به کلی متلاشی و پراکنده نشده است." برطرف شده و مملکت امن و امان است!

صبح ورود نیکسون یکی از روزنامه‌ها در سرمقاله خود تحت عنوان "سه قطره خون" نامه سرگشاده‌ای به نیکسون نوشت که فوراً توقیف شد. ولی دانشجویان سحرخیزی که خواب و خوراک نداشتند و استراحت در قبل مرگ دوستانشان میسر نبود، زودتر از پلیس روزنامه را خواندند. در این نامه سرگشاده ابتدا به سنت قدیم ما ایرانی‌ها اشاره شده بود که "هرگاه دوستی از سفر می‌آید یا کسی از زیارت بازمی‌گردد و یا شخصیتی بزرگ وارد می‌شود، ما ایرانیان به فراخور حال در قدم او گاوی یا گوسفندی قربانی می‌کنیم." آنگاه خطاب به نیکسون گفته شده بود که "آقای نیکسون وجود شما آنقدر گرامی و عزیز بود که در قدم شما سفر از بهترین جوانان این کشور یعنی دانشجویان دانشگاه را قربانی کردند."

معذرت شاهانه و دم‌خروس

آری حکومت کودتا در قدم نیکسون سه جوان قربانی کرد تا نیکسون، آیزنهاور را مطمئن کند که میلیون‌ها دلار کمک به دولت کودتا به هدر نرفته و این پول‌های گزاف برگردۀ مالیات‌دهندگان امریکایی نیز سنگینی نمی‌کند، زیرا در راه استقرار صلح و دموکراسی خرج شده است. رسوایی دستگاه به‌جایی کشیده بود که بیم آشوب و غوغا می‌رفت و ارکان حکومت متزلزل شده بود و حتی وضع به‌جایی رسید که شاه شخصاً مجبور شد از این "اتفاق"، "معذرت" بخواهد و از خانواده‌های شهدا "دلجویی" کند و تیمسار مزینی را به‌عنوان نماینده شخصی برای رسیدگی به واقعه دانشگاه بفرستد تا آتش خشم مردم را فرونشاند. اما چند روز بعد در روزنامه "راه‌مصدق" ارکان "نهضت‌مقاومت ملی" بخشنامه شماره ۲۱۲۲ مورخ ۲۰/۹/۳۲ از لشکر ۲ زرهی ستاد رکن ۲ به کلیه واحدها و دوایر تابعه لشکر منتشر شد که در آن افراد "دسته‌جانناز" در اثر جدیت و فعالیتی که در "مأموریت" دانشگاه تهران در روز دوشنبه ۱۶ آذر مشاهده گردید تشویق شده است، لذا کلیه افراد به دریافت پاداش نقدی مفتخر و سه‌نفر از آنها به درجه گروهبان دومی و چهارنفر به درجه سرجوخه‌گی ارتقا داده شده بودند اسامی آنها نیز نوشته شده بود. این بخشنامه رکن ۲ ماهیت "معذرت و دلجویی شاهانه!" را هویدا ساخت و بر قلب جریحه‌دار دانشجویان نمک پاشید. شهدای دانشگاه در امامزاده عبدالله، پهلوی هم به خاک سپرده شدند و مقبره آنها مرکز تجمع مبارزان شوریده‌حال گردید.

به‌طوری‌که یکی از آنان که از شکنجه و جدان بیدار شده خود رنج می‌برد، هنگام هدایت صف دانشجویان اسیر به زندان، به دانشجویی گفت: "دستور اکید صادر شده بود که همه ما باید تیراندازی کنیم و به ما گفته شده بود که گلوله‌ها و تفنگ سربازان بعد از مأموریت، بازرسی خواهد شد و اگر کسی تیراندازی نکرده باشد تحت تعقیب قرار خواهد گرفت. بنابراین من نیز اجباراً تیراندازی کردم، ولی خدا شاهد است که تمام گلوله‌ها را به سقف یا دیوار شلیک کرده‌ام."

جریان این فاجعه دردناک به سرعت منتشر شد و خشم و کینه آزادیخواهان را برافروخت.

دانشگاه تهران به پیروی از دانشکده فنی و به عزای شهدای آن در اعتصاب عمیقی فرورفت. بعد از ظهر آن روز دانشجویان با کراوات سیاه از دانشگاه حرکت کرده، با سکوت غم‌آلود و ماتم‌زده رهسپار خیابان‌های مرکزی شهر شدند و مخصوصاً در خیابان‌های لاله‌زار و استامبول انبوه دانشجویان عزادار نظر هر رهگذری را جلب می‌کرد و او را متوجه این جنایت عظیم می‌نمود. بیشتر دانشکده‌های شهرستان‌ها نیز برای پشتیبانی از دانشگاه تهران اعتصاب کردند. تعداد زیادی از سازمان‌های دانشجویی خارج از کشور نیز به عمل وحشیانه و خصمانه دولت کودتا به شدت اعتراض نمودند. درمقابل سیل اعتراض، جنایتکاران شروع به سفسطه کردند، درمقابل خبرنگاران گفتند که "دانشجویان برای گرفتن تفنگ سربازان حمله کردند و سربازان نیز اجباراً تیرهایی به هوا شلیک نمودند و تصادفاً سه‌نفر کشته شد."

یکی از مجلات، با آن‌که سانسور شدیدی وجود داشت و کسی جرأت نمی‌کرد بر علیه دستگاه کلمه‌ای بنویسد، با مسخره نوشته بود که "اگر تیرهای هوایی شلیک شده، پس بنابراین دانشجویان پر درآورده به هوا پرواز کرده و خود را به گلوله‌ها زده‌اند" به عبارت دیگر گلوله‌ها به دانشجویان نخورده، بلکه دانشجویان به هوا پرواز کرده‌اند و خود را به گلوله‌ها زده‌اند.

قربانیان نیکسون

روز بعد نیکسون به ایران آمد و در همان دانشگاه - در همان دانشجویی بی‌گناه رنگین بود - دکترای افتخاری حقوق دریافت داشت. از سکون و سکوت



گورستان خاموشان ابراز مسرت کرد و به دولت کودتا وعده هرگونه مساعدت و کمک نمود و به رئیس‌جمهور امریکا پیغام برد که آسوده بخوابد، چون نگرانی او که نوشته بود "و گو این که

هفتم شهدا

روز هفتم شهدای دانشگاه غوغای عظیمی به پا بود. دانشجویان تصمیم داشتند که مراسمی بر مزار شهدا برپا کنند، ولی دستگاه فاسد ممانعت می کرد. میدان شوش از انبوه مردم به خصوص دانشجویان موج می زد. سربازان تمام محوطه را با تانک و زره پوش محاصره کرده بودند. پلیس از سوار شدن دانشجویان به اتوبوس های خط ری جلوگیری می کرد و به علت ورود دسته های جدید لحظه به لحظه جمعیت میدان افزوده می شد، به طوری که حدود ساعت دوونیم بعد از ظهر جای ایستادن نبود. مأمورین انتظامی به دستور فرماندهان خود شروع به مانور کردند و می خواستند دانشجویان را پراکنده کنند.

آن ایام - مثل امروز - فشار و افتتاق عیبی به افکار و احساسات مردم و دانشجویان سنگینی می کرد. حکومت نظامی سراسر آن سال ها را پوشانده بود. تجمع سه نفر فلاف قانون و دانشجو بودن جرم بود. چه بسا که سرباز با سرنیزه در پلست کلاس یا سر حوزه امتحان می ایستاد و دانشجویان در پناه برق سرنیزه مشغول کار خود بودند، رفتن به دانشگاه و درس خواندن و خلاصه زندگی در آن روزها در و رنج بود و اعصاب دانشجو را خود می کرد. عده ای از بهترین استادان دانشگاه را افراج کرده به غل و زنجیر کشیدند. در عوض عده ای از اوباش و اراذل را به دانشگاه فرستادند تا رکیک ترین ناسزاهای آن در شأن خودشان و اربابانشان بود. تهویل دانشگاهیان و دانشجویان دهند.

نمایندگان دانشجویان با فرمانده مأمورین انتظامی تماس گرفته درخواست کردند به این صحنه مسخره خاتمه داده شود و متذکر شدند که بازی کردن با احساسات دانشجویان خشمگین و از جان گذشته بازی کردن با آتش است بالاخره نیروی انتظامی از وحشت دانشجویان ناچار به تسلیم شد و افسر فرمانده قبول کرد که

دسته های گل به وسیله چند دختر دانشجو به مزار شهدا حمل شود و دانشجویان نیز دسته دسته و به مرور سوار اتوبوس شده و عازم امامزاده عبدالله شدند. اولین دسته با چند اتوبوس حرکت کردند، ولی بالای پل سیمان ژاندارم ها و سربازان راه را سد کرده به داخل اتوبوس ها حمله بردند و هر دانشجو یا هر مرد جوانی را که همانند دانشجویی بود با قنداق تفنگ به شدت مجروح کرده پایین می کشیدند. دانشجویان دسته بعدی که متوجه ماجرا شدند پیش از آن که سربازان به اتوبوس ها حمله کنند پیاده شدند، به این امید که از بیراهه از مزارع و باغ ها گذشته خود را به امامزاده عبدالله برسانند، ولی سربازان به آنها حمله کردند و حتی کیلومترها در پیچ و خم کوچه باغ ها دانشجویان را دنبال کردند و عده کثیری از این دسته را آن قدر زدند تا از حال رفتند. خوشبختانه بیمارستان فیروزآبادی نزدیک بود و به داد مجروحین رسید و عده ای از دانشجویان برای مدت های دراز در آنجا بستری شدند. ورود دسته های بعدی دانشجویان به پل سیمان مسئله را برای ژاندارم ها مشکل تر کرد هزارها دانشجو بر سر پل سیمان غوغا به پا کرده بودند، اگرچه ژاندارم ها و سربازان تمام اتوبوس ها را تفتیش کرده دانشجویان را پایین می آوردند و اگرچه موفق شدند که دسته اول دانشجویان را به کلی پراکنده کنند، ولی سیل دانشجویان و مردم، دموستراسیون عظیمی به وجود آورد که در تاریخ حکومت نظامی آن روز سابقه نداشت. دانشجویان پس از خروج از اتوبوس ها و گریز از مقابل سربازان چند قدمی آن طرف تر به هم پیوسته، پیاده عازم امامزاده عبدالله می شدند. از اتصال این دسته ها به هم صف بسیار طولی به وجود آمد که یک سر آن به امامزاده عبدالله رسیده بود و سر دیگر آن سر پل سیمان در حال تکوین بود.

نهضتی که با خون آبیاری شد

این دموستراسیون زیر برق سرنیزه سربازان و آن همه ظلم و بی رحمی وحشیانه حکومت نظامی، یکی از بزرگ ترین باشکوه ترین تظاهرات دانشجویان به شمار می رفت و گواه از خودگذشتگی و تصمیم کوه آسای دانشجویان بود. دستگاه کودتا سعی کرد که این فاجعه دردناک را مکتوم بدارد، ولی جنگ و گریز نیروهای نظامی و دانشجویان در میان راه و مخصوصاً سرپل سیمان سبب شد که عده زیادی از کارگران و دهقانان اطراف متوجه موضوع شده به استقبال دانشجویان بیایند. از سر پل سیمان تا امامزاده عبدالله کارگران و دهقانان در دو طرف خیابان ایستاده با دانشجویان همدردی می کردند و جلوی امامزاده عبدالله انبوه مردم به حدی بود که ژاندارم ها مجبور بودند برای جلوگیری از ورود مردم به صف دانشجویان و شرکت در مراسم عزاداری دست ها را

پس از آن مزار شهدای شانزده آذر همچون مقبره شهدای سیام تیر زیارتگاه مردم آزاده و مبارز ایران به خصوص دانشجویان بود. سال بعد روز شانزده آذر ۱۳۳۳ دانشکده فنی از کارآگاه و نظامی پر بود که هرگونه عکس‌العملی را در نطفه خفه کنند، اما مطابق قرار قبلی پس از آن که زنگ صبح نواخته شد، تمام دانشجویان در محوطه مرکزی دانشکده فنی با حالت عزا و احترام سه دقیقه سکوت کردند - سکوتی عمیق و پرمعنی سکوتی که خاطرات دلخراش سال پیش را تجدید می‌کرد و رگبار گلوله و ناله دردناک مجروحین شنیده می‌شد - سکوتی که در خلال آن شکنجه‌های روحی سال گذشته، جنایات هیئت‌حاکمه و بدبختی و مذلت ملت ایران از نظرها می‌گذشت. سربازان و کارآگاهان در مقابل این سکوت قادر به هیچ عملی نبودند و هیچ بهانه و دستاویزی به‌دستشان نیامد. دانشجویان پس از سکوت و قرار دادن یک دسته گل روی پله‌ها، دانشکده را ترک کرده عازم مزار شهدا شدند. تمام دانشگاه نیز به پیروی از دانشکده فنی به احترام شهدای شانزده آذر دست از کار کشید.

آن ایام - مثل امروز - فشار و اختناق عجیبی به افکار و احساسات مردم و دانشجویان سنگینی می‌کرد. حکومت نظامی سراسر آن سال‌ها را پوشانده بود. تجمع سه‌نفر خلاف قانون و دانشجوی بودن جرم بود. چه بسا که سرباز با سرنیزه در جلسات کلاس یا سر حوزه امتحان می‌ایستاد و دانشجویان در پناه برق سرنیزه مشغول کار خود بودند. رفتن به دانشگاه و درس خواندن و خلاصه زندگی در آن روزها درد و رنج بود و اعصاب دانشجو را خورد می‌کرد. عده‌ای از بهترین استادان دانشگاه را اخراج کرده به غل و زنجیر کشیدند. در عوض عده‌ای از اوباش و اراذل را به دانشگاه فرستادند تا رکیک‌ترین ناسزها را که در شأن خودشان و اربابانشان بود تحویل دانشگاهیان و دانشجویان دهند. سال بعد و سال‌های بعد از آن نیز در اختناق مرگبار و در شرایط دشواری دانشجویان به یاد شهدای شانزده آذر دست از کار کشیده با برگزاری مراسمی در دانشگاه و بر مزار شهدا پیوند خود را با شهدا و راه آنان تجدید کردند و شانزده آذر را روز دانشجو اعلام نمودند و بجاست که همیشه دانشجویان نام شهدا و خاطره شانزده آذر را زنده نگه‌داشته، در بزرگداشت آن بکوشند و در راه مبارزه علیه حکومت کودتاچیان جنایتکار از روان پاک شهدای ۱۶ آذر طلب همت کنند.

به هم حلقه کرده، تشکیل یک صف طولانی داده، دانشجویان را از مردم جدا کنند.

در بزرگ امامزاده عبدالله توسط پلیس و ژاندارم مسدود شده بود و کسی حق دخول نداشت. دسته‌های اولی دانشجویان که وارد امامزاده عبدالله شدند، مورد حمله قرار گرفتند. عده‌ای مجروح و بقیه پراکنده شدند، ولی سیل جمعیت و صف بی‌انتهای دانشجویان بالاخره مأمورین حکومت نظامی را مجبور به تسلیم کرد و به دانشجویان اجازه داده شد که دسته‌دسته به سر خاک شهدا رفته بازگردند تا به دسته بعدی حق ورود داده شود. با آن که گوشه‌وکنار محل و محوطه مزار شهدا را افراد نظامی پوشانده بود، با این حال وحشت داشتند که انبوه دانشجویان خشمگین و عزادار باعث طغیان و آشوب گردد و به زور دانشجویان را از محوطه مزار بیرون می‌رانند، ولی با تمام این فشارها سرتاسر قبرستان از دانشجویان پوشیده شده، در این هنگام برادر شهیدقندچی با لباس سیاه عزا بر سر خاک شهدا شروع به سخن کرد. آثار غم و عزا از خطوط صورتش هویدا و رگ‌های گردنش از شدت غضب ورم کرده بود. سخنان آتشینش چون شراره‌های آتش از سینه پرسوز و گدازش بیرون می‌جهید با گردن برافراشته و ایمان قوی حرف می‌زد، محزون بود که تنها برادرش همچون غنچه ناشکفته در برابر توفان سهمگین ظلم و ستم پرپر شده این چنین بر زمین ریخته است، ولی مغرور بود که به خاطر پیروزی نهضت و در راه مبارزه با حکومت غاصب کودتا برادر عزیزش قربانی شده است. سکوت همه را فراگرفته بود. نفس‌ها در سینه‌ها حبس شده بود، کسی تکان نمی‌خورد. صدای لرزان و رسای قندچی همه را می‌لرزاند، حتی پلیس و سرباز را نیز برجا خشک کرده بود. بر دل پرشور جوانان آتش می‌زد، اشک از چشم‌ها جاری می‌کرد. او از این زندگی غم‌انگیز ذلت‌بار به ستوه آمده بود. برادرش پس از یک جراحت دردناک دوساعته در پناه مرگ آرمیده بود، ولی او هنوز می‌سوخت و مدام از شکنجه روحی طاقت‌فرسای رنج می‌برد. او دیگر از مرگ نمی‌ترسید و آرزو داشت که به‌دنبال برادرش در پناه مرگ روی آسایش ببیند. او از زبان دانشجویان حرف می‌زد. او عقده دل‌های دردمند دانشجویان را باز می‌کرد. او به جنایت هیئت‌حاکمه حمله کرده تقاضای کیفر جنایتکاران را می‌نمود. او وفاداری خود و برادر شهیدش را تا آخرین لحظه حیات به مصدق بزرگ اعلام می‌داشت. او بالاخره سخنان مؤثر خود را با شعر معروف کریم‌پور شیرازی شهید دیگر نهضت‌ملی درباره خونین کفنان سیام تیر در میان شور و هیجان بی‌حد دانشجویان ختم کرد و آن‌گاه به وسیله پلیس محاصره و دستگیر شد.

کمیته دفاع از حقوق بشر در ایران

www.polpiran.com